



یاد جانباخته‌گان کمونیست را گرامی بداریم!

انقلاب بولیواری در ونزوئلا و هراس ننوکاتها!

صفحه ۲

اجلاس وزیران امور خارجه در بروکسل و اوضاع عراق!

صفحه ۳

کدام اروپای متحد؟

صفحه ۳

تصادمات در قدرت! و دو پرده از نمایش آن در انتخابات

۸۵مین سالگرد تاسیس حزب کمونیست ایران

کنگره سراسری حزب عدالت در ۳۰ خرداد ۱۳۹۹ (۲۲ ژوئن ۱۹۲۰) در بندر انزلی در زمانی تشکیل شد که انقلاب گیلان با شرکت و یاری این حزب به نقطه‌ء اوج رسیده بود. در این کنگره، نام حزب عدالت به حزب کمونیست ایران تغییر یافت. کمونیستهای ایران که از اوایل قرن بیستم در جنبش انقلابی مشروطیت و جنبش سوسیال دموکراسی روسیه فعال بودند و در پیوندی فشرده با حزب بلشویک به رهبری لنین قرار داشتند به پیروی از مصوبات انترناسیونال سوم کمونیستی، حزب پیشرو طبقه‌ی کارگر ایران را در کوران مبارزات توده‌ای، بنا نهادند. حیات پرافتخار این حزب که ۱۰ سال بیشتر دوام نیاورد مملو از تجارب مثبت و منفی بود که آموختن از

بقیه در صفحه هشتم

می کردند. کارگردانان این نمایش تهوع آور، خبرنگاران بین المللی را نیز جهت تماشای شرکت "مردم همیشه در صحنه" دعوت کرده بودند. گزارشات آنان حتا پیش از پائین آمدن پرده، در رسانه های بین المللی انعکاس یافت: آسوشیتد پرس از این که "جوانان انتخابات ریاست جمهوری را تحریم کرده اند"، یعنی نزدیک به ۶۰٪ جمعیت ایران، گزارش داد. خبرنگار بلژیکی از این که "به مردم رأی دهنده، غذای بسته بندی شده و کاست و سی دی هدیه داده اند" صحبت می کند، خبر روزنامه فیگارو دال بر " دانشجویان از

بقیه در صفحه نهم

پرده اول نمایش انتخابات جمهوری اسلامی پائین افتاد. خواست رهبر و شورای نگهبانش این بود که "مردم همیشه در صحنه" در سالن های این نمایش در سرتاسر کشور، یکی از بازیگرانی را که از صافی های گوناگون گذشته و کارنامه ای مملو از خیانت، جنایت و غارتگری را به همراه خود داشت، به مثابه ناخدای کشتی ترک خورده جمهوری اسلامی "انتخاب" نمایند. وعده و وعید به تماشاچیان از سوئی و تهدید و ارباب که عدم شرکت به مثابه براندازی نظام تلقی خواهد شد، می بایستی سالن های نمایش را پر



"انسان" و رویزیونیسم حزب کمونیست کارگری

"اساس سوسیالیسم انسان است. سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است" (منصور حکمت - نشریه انترناسیونال شماره ۹۲ ضمیمه)

در این نقل قول آقای حکمت "انسان" به مفهوم عام، انسان انتزاعی را در نظر دارد. از نظر ایشان در جامعه سوسیالیستی اختیار به همه انسانها به یک نوع باز گردانده می شود.

آیا سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان به طور عام است یا جنبش باز گرداندن اختیار به یک طبقه معین، یعنی پرولتاریا؟

مارکس در ادای سهمی به نقد فلسفه حقوق

بقیه در صفحه هفتم

آمریکای لاتین به پا می خیزد

جو انقلابی سرتاسر فضای آمریکای لاتین را اشغال کرده است. اولین خیزش مردم در روزهای ۱۹ و ۲۰ ماه دسامبر ۲۰۰۱ در آرژانتین آغاز شد. رژیم های فاسد در اکوادور، آرژانتین، پرو سقوط کردند. جنبش چریکی در کلمبیا به مقابله با نیروهای تحت فرماندهی آمریکا برخاستند. در ونزوئلا مبارزات عمومی ضد امپریالیستی، توطئه ها و تدارک کودتای امپریالیسم آمریکا بر علیه دولت چاوز را خنثا نمودند. مبارزات کارگری و مبارزات عمومی مردم در برزیل، شیلی، اوروگوئه گسترش وسیعی یافتند. این مبارزات به خصوص در پرو و پاراگوئه قادر گشتند طرح خصوصی سازی

بقیه در صفحه چهارم

بولیوی: بالائی ها نمی توانند، پائینی ها نمی خواهند.

جنبش های عمومی مردم در یکی دو سال گذشته، سرتاسر آمریکای لاتین را فرا گرفته است. علارغم تنوع موجود در این جنبش ها در شکل و مضمون، آن امری که همگانی است، مخالفت عمومی با سلطه ی امپریالیسم آمریکا و سیاست های نئو لیبرالی دیکته شده توسط بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و ... می باشد. حکومت های نظامی و وابسته به آمریکا یکی بعد از دیگری سقوط می کنند. یک

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!

یاد جانباخته‌گان کمونیست را گرامی بداریم!

عباس کمونیست دلیری بود که در مبارزه پیشگام، در کارجدی، در برخورد صادق و بدون شیله‌پیله و در انتقاد از خود بی‌پروا بود. او که زاده‌ی رنج و زحمت بود و در درون محرومان جامعه رشد کرده بود، زنده‌گی‌اش را وقف انقلاب کرد و به حق می‌توان گفت که او فرزند راستین پرولتاریا بود.

رفیق فریدون که فعالیت سیاسی خود را با عضویت

در



سازمان

انقلابی در داخل کشور

شروع کرده بود، اساساً در درون کارگران مبارزه‌اش را جهت آگاه کردن و دفاع از خواسته‌های آنان ادامه داده و برای متحدکردن سندیکاهای کارگری موجود در مازندران فعالیت گسترده‌ای داشت و از اعتبار و اعتماد فراوانی در نزد کارگران آن منطقه برخوردار بود. او را به عنوان مسئول کنفدراسیون کارگران در شمال دستگیر و به این "جرم" به‌مرگ محکوم کرده و تیرباران نمودند.

طبقه‌ی کارگر ایران تا به‌حال هزاران هزار فرزند شایسته‌ی خود را چون عباس و فریدون در مبارزه برای رهائی مردم ایران از استثمار و ستم طبقاتی از دست داده، ولی



مبارزه‌اش

هیچگاه قطع نشده‌است. بی‌انید سوگند بخوریم که پرچم رهائی طبقه‌ی کارگر و توده‌های زحمتکش را تا به‌گورسپردن نظام برده‌داری کارمزدی و استقرار سوسیالیسم و کمونیسم در جهان پیوسته برافراشته‌نگه‌داریم.

فلسطین، توانست از مرز گذشته و به عراق برود. سپس او به "سازمان انقلابی" پیوست و مدتی بعد، مخفیانه به ایران برگشت. وی پس از ضربه‌خوردن سازمان در سال ۱۳۵۵، برای چندمین بار در آستانه‌ی انقلاب بهمن دستگیر شد. ساواک این بار فرصت شناسائی او را پیدا نکرد و وی همراه آزاد شدن زندانیان سیاسی، آزاد شد و مجدداً فعالیت خود را علیه رژیم سلطنتی در خارج از زندان پیش برد و در تسخیر "کمیته‌ی مشترک

روی‌داد ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و متعاقب آن انفجارمشکوک ۷ تیرماه محل اجلاس سران حزب جمهوری اسلامی ایران و کشته شدن بیش از ۷۰ نفر از رهبران درجه‌ی اول این حزب، زمینه‌ی مناسبی را برای درنده خویان

حاکم فراهم نمود تا کشتار بی‌رحمانه و در ابعاد دهها هزار نفری تشکلهای مخالف رژیم و به‌ویژه نیروهای کمونیست را، پس از اعمال شکنجه‌های قرون وسطائی، آغاز نمایند.

دو نفر از رفقای ما : عباس صابری -

عضو دفتر سیاسی حزب و

مسئول

منطقه‌ی

خوزستان - و

فریدون رئیسی - عضو کمیته‌ی رهبری تشکیلات حزب در مازندران و یکی از اعضای هیئت مؤسس کنفدراسیون کارگران ایران - در تیر ماه ۱۳۶۰ دستگیر شدند و چون شکنجه‌های وحشیانه‌ی مزدوران رژیم در شکستن روحیه

مبارزاتی

آنان

بی‌ثمر واقع شد، چند روز بعد

تیرباران شدند.

رفیق عباس مبارزه‌ی سیاسی را از دوران دانشگاهی در دهه‌ی ۱۳۴۰ آغاز کرده و از سازمان‌دهندگان مراسم هفتم و چهارم جهان پهلوان تختی بود که پس از آن بارها توسط ساواک دستگیر و زندانی شده و از تحصیل کردن در دانشگاه محروم گشته و به سربازخانه فرستاده شد. او جزو نادرکسانی بود که بعد از تشکیل دادن گروه فلسطین و حرکت آنها برای پیوستن به مبارزان

کینه

نسبت

به امپریالیستها و

استعمارگران، کینه به‌رژیم دست

نشانده و ضدخلقیشان که سالیان طولانی‌است ما را پدران و مادران و خواهران و برادران ما را قصابی می‌کنند، خونمان را می‌مکند و بار ستم را بر دوشمان سنگینتر می‌سازند. با چنین روحیه‌ای‌است که باید پای در میدان مبارزه علیه ساواک نهاد..."

درفش سرخ جانباخته‌گان کمونیست علیه حاکمیت سرمایه و دین را برافراشته تر سازیم!

رزمندگان صفوف انقلابی باید به یکدیگر توجه کنند، یکدیگر را دوست بدارند و به هم کمک نمایند.

از این پس، ما باید از هرکس که از صفوف ما بدرود حیات می‌گوید - خواه آشپز باشد و یا رزمنده، در صورتی که منمّر ثمر بوده باشد - تشییع جنازه به عمل آوریم و برای او مجلس یادبودی تشکیل دهیم. این باید به صورت یک قاعده درآید. مردم را نیز باید با این متد آشنا ساخت. هرگاه کسی در ده فوت کند، باید به احترامش مجلس یادبودی تشکیل داد. بدین ترتیب ما تأثیر خود را بیان می‌کنیم و تمام خلق را متحد می‌سازیم.

یادداشتها

* - ائرحاضر متن سخنرانی رفیق مائوتسهدون در مجلس یادبود رفیق جان سیده می‌باشد که از طرف ارگانهای مختلف وابسته به کمیته مرکزی حزب کمونیست چین برگزار گردیده بود.

(۱) - رفیق جان سی ده سرباز هنگ نگهبانی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین بود. او در سال ۱۹۳۳ به صفوف



پیوست
۱ انقلابی و در راهپیمائی طولانی شریکت جست و در حین انجام وظیفه زخمی شد. رفیق جان سیده کمونیست بود و صادقانه به خلق خدمت می‌کرد. او در ۵ سپتامبر ۱۹۴۴ در اثنای تهیه ذغالچوب در کوهستانهای شهرستان ان‌سای واقع در شمال استان شنسی در اثر ریزش کوره ذغال درگذشت.

(۲) - سی‌ماچیان ادیب و مورخ معروف سده دوم قبل از میلاد مولف "یادداشت‌های تاریخی" است که شامل ۱۳۰ فصل می‌باشد. در اینجا قسمتی از "پاسخ به نامه ژن شانوچینگ" او نقل گردیده است.

(۳) - لی‌دین‌مین یکی از متنفذین روشن‌بین بخش شمالی استان شنسی بود که در آن زمان به معاونت رئیس دولت منطقه مرزی شنسی - گانسو - نین‌سا انتخاب گردید.

(۴) - مقصود مجموعه تعداد جمعیت منطقه مرزی شنسی - گانسو - نین‌سا و مناطق آزاد شده چین شمالی، مرکزی و جنوبی است. (۸ سپتامبر ۱۹۴۴)



به‌خاطر منافع خلق روی هر آنچه که درست است، پافشاری کنیم و باز به‌خاطر منافع خلق هر آنچه که نادرست است، اصلاح نماییم، آنگاه صفوف ما حتما رونق خواهد یافت. ما که از نقاط مختلف کشور به‌اینجا آمده‌ایم، به‌خاطر هدف انقلابی مشترک گرد هم جمع گشته‌ایم و می‌خواهیم به‌اتفاق اکثریت عظیم خلق چین این راه را همچنان ادامه دهیم. امروز ما رهبری پایگاه‌هایی با جمعیت ۹۱ میلیون نفر را در دست داریم (۴)، ولی این کافی نیست؛ ما باید پایگاه‌های خود را همچنان توسعه دهیم و فقط در این صورت است که خواهیم

به‌این مناسبت سخنرانی رفیق مائوتسهدون را در مجلس یادبود رفیق جان سیده می‌آوریم با این امید که با آموزش از آن بتوانیم مبارزات خودمان را در سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی نوکر سرمایه‌داران، با قاطعیتی دوجندان پیش ببریم.

به‌خلق خدمت کنید!

حزب کمونیست ما و همچنین ارتش هشتم و چهارم جدید که تحت رهبری حزب کمونیست قرار دارند، همگی گردانهای انقلابند. این گردانهای ما کاملا وقف امر آزادی خلق‌اند و تماما در جهت منافع خلق کار می‌کنند. رفیق جان سی ده (۱) یکی از رزمندگان این گردانها بود.

مرگ انسان حتمی‌است، ولی همه مرگها دارای ارزش مساوی نیستند. نویسنده باستانی چین سی‌ماچیان می‌نویسد: "هر کس می‌میرد، ولی مرگ یکی ممکن است سنگینتر از کوه‌تای و مرگ دیگری سبکتر از پر قو باشد." (۲) مرگ به‌خاطر منافع خلق سنگینتر از کوه‌تای است، ولی خدمت به فاشیست‌ها و مرگ به‌خاطر منافع استثمارگران و ستمگران سبکتر از پر قو است. رفیق جان سی ده جان خود را در راه

منافع

خلق

از

دست داد و مرگ سنگینتر از کوه‌تای است. او

ما به‌خلق خدمت می‌کنیم و از این رو اگر نواقصی داشته‌باشیم، از تذکر و انتقاد دیگران هراسی نداریم. نشان دادن نواقص ما از طرف هرکس که باشد، جایز است؛ و اگر او برحق باشد، ما آن نواقص را اصلاح خواهیم کرد. هرگاه پیشنهادی که او مطرح می‌کند به سود خلق باشد، ما طبق آن عمل خواهیم کرد. پیشنهاد "سپاهیان کمتر ولی بهتر و دستگاه اداری ساده‌تر" از طرف آقای لی‌دین‌مین (۳) که کمونیست هم نیست، مطرح گردید؛ پیشنهادی که او مطرح کرد، درست و به‌حال خلق سودمند بود، و از این رو بود که ما آن را پذیرفتیم. هرگاه ما

کارگران جهان، متحد شوید!

متفاوتی داشتند، ولی خواست ملی کردن آب و گاز به شعار عمومی مردم تبدیل گردید. پافشاری دولت بر این سیاست و تعمیق بحران اقتصادی جو جامعه را متلاطم نموده و نارضایتی عمومی در شکل تظاهرات و اعتصابات سرتاسر کشور را فرا گرفت. مقابله وحشیانه دولت با جنبش عمومی مردم باعث سیاسی تر شدن جو جامعه و بالاخره شورش عمومی در فوریه ۲۰۰۳ انجامید. نیروهای نظامی با خشونت هرچه تمام تر به سرکوب این جنبش عمومی پرداختند. نتیجه این که در ماه سپتامبر همان سال، جنبش عمومی این بار با شعار برکناری رئیس جمهور مضمون کاملاً سیاسی یافت. در فاصله ماه های سپتامبر و اکتبر ۲۰۰۳ تظاهرات، اعتصابات و شورش های عمومی بر علیه حکومت گونزالو سانچز لوزادا و طرح وی جهت فروش گاز بولیوی به یک انحصار امپریالیستی آمریکایی آغاز گردید. در جریان تظاهرات در شهر آل آلتو (با جمعیتی نزدیک به ۶۰۰ هزار نفر که در مدخل ورود به لاپاز پایتخت بولیوی قرار



گرفته است)، ۳۰ نفر از مردم عادی توسط گلوله های نظامیان کشته شدند. در میان کشته شدگان همچنین ۵ نفر از سربازان که حاضر به تیراندازی به سوی مردم نشده و توسط فرماندهانشان از پشت به گلوله بسته شده بودند، دیده می شد.

رئیس جمهور لوزادا که توسط سفارت آمریکا و با ۲۲٪ از آراء به این سمت گماشته شده بود، مردم را از "دیکتاتوری اتحادیه ها" و "خطر کمونیسم" برحذر داشته و دعوت به آرامش نمود. ولی ستاره اقبال وی در حال افول بود. مردم به درستی او را یکی از مالکین اصلی معادن بولیوی و شریک انحصارات غارتگر بین المللی نفت و گاز و همچنین مزدور و دست پرورده امپریالیست های آمریکایی به حساب آورده و حاضر نبودند صحنه خیابان را ترک نمایند. در جریان تیراندازی نیروهای انتظامی به مردم در روزهای ۹ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ اکتبر در شهر آل آلتو، بیش از ۷۰ نفر از مردم کشته شدند. خواست مردم در دو شعار "گاز باید ملی شود" و "عدم مذاکره با

کشورهای آمریکای لاتین ۱ فراهم آورده است. هرچند که این احزاب هنوز قادر نیستند رهبری مبارزات عمومی را در دست گرفته و جامعه را جهت حرکت به سمت افق سوسیالیستی رهنمون گردند، ولی به مثابه یک نیرو و وزنه اساسی مطرح بوده و از این رو سرنوشت جدال جاری را بدون شک رقم خواهند زد. هم سرنوشتی مبارزه در این کشورها و خواست های مشترک عمومی و لزوم ایجاد هماهنگی بین احزاب کمونیست انقلابی در این قاره از جمله کنفرانس مشترک احزاب و سازمان های کمونیستی و انقلابی شش کشور آمریکای لاتین در شهر آسونسیون (Asuncion) پاراگوئه در تاریخ ۲ ژوئن امسال نوید بخش آینده ای روشن است. در این کنفرانس که نمایندگانی از حزب کمونیست انقلابی آرژانتین PCR، حزب کمونیست - مارکسیست - لنینیست بولیوی PCML، مرکز برزیلی همبستگی با خلق های جهان، حزب کمونیست - مارکسیست - لنینیست اکوادور PCML، حزب کمونیست انقلابی اوروگوئه PCR و جنبش انقلابی خلق پاراگوئه MPRPP شرکت داشتند از جمله اعلام نمودند که:

" تجارب مبارزاتی این کشورها نشان می دهد که سازمان های انقلابی متعلق به خلق در جستجوی آن هستند که جواب های روشن به معضلات توده های مردم بدهند. آنها در پی آنند که قدرت احزاب سنتی را که به مثابه نمایندگان امپریالیسم عمل می کنند، در تمام این کشورها کارگران، دهقانان و دانشجویان به مثابه بازیگران اصلی وارد صحنه شده اند ... آنان بر این باورند که مبارزه قهرمانانه مردم عراق در مقابل تجاوزگران آمریکایی بیان روشن این امر است که مردم قادرند در مقابل تهاجم امپریالیستی جبهه مقاومت را سازمان دهند، چنانچه بتوانند این توهم را که امپریالیست ها شکست ناپذیرند، در هم شکنند ..."

برجسته ترین و حادثترین این مبارزه چه در بُعد افق سیاسی و چه در بُعد گستردگی و رادیکالیسم تا حد قیام و مقابله قهرآمیز با دستگاه سرکوب نظامی از اول ماه ژوئن در بولیوی آغاز شده و همچنان ادامه دارد. بولیوی در حال حاضر یک پرورده تاریخی مهمی را بعد از سال ۱۹۸۵ به پیش می برد. در این سال طبق ماده قانونی ۲۱۰۶۰ مصوب دادگاه عالی بولیوی، سیاست نئولیبرالی به مثابه سیاست اصلی دولت تصویب گردید. در مقابله با این سیاست، افشار و طبقات مختلف مردم دست به مقاومت زدند. علارغم این که در این جنبش عمومی، کارگران، دهقانان، دانشجویان و معلمین خواست های

را با شکست روبرو نمایند. مبارزات جاری در بولیوی بدون شک باعث رشد و گسترش این جو انقلابی خواهد شد. گرایش به چپ، تصویری نسبتاً همگانی از سیمای سیاسی این قاره است. امپریالیسم آمریکا از هیچ کوششی جهت بازگرداندن چرخ تاریخ در کشورهای آمریکای لاتین فرو گذار نیست. تسلیح مزدوران وابسته به آمریکا، اخلال در توسعه ی اقتصادی این کشورها، ایجاد ناامنی، محاصره اقتصادی و ... مؤلفه های گوناگون سیاست سلطه گرایانه امپریالیست های آمریکایی در این قاره می باشد.

ناشی از حدت یابی تضادهای موجود در این کشورها، جنبش های عمومی مردم با خواست های متفاوت در جریان است. رهایی از سلطه ی امپریالیسم آمریکا و انحصارات بین المللی، خواست رفرم ارضی و ملی کردن منابع طبیعی، مبارزه جهت افزایش دست مزد و رفاه اجتماعی سبب گردیده است که نیروهای سیاسی وابسته به طبقات گوناگون به جلوی صحنه



رانده شده و راه حل های خود را ارائه دهند. در حالی که نیروهای رفرمیست چپ تا حد کسب قدرت دولتی در ونزوئلا، برزیل، اوروگوئه و بخشاً بولیوی پیش رفته اند، ولی تضادهای جامعه همچنان لاینحل باقی مانده و سبب برآمدن جنبش های قوی اجتماعی می گردند. راه پیمائی ۱۷ روزه ده ها هزار نفر از کارگران کشاورزی در ماه مه امسال علیه دولت چپ گرای لولا در برزیل با خواست رفرم ارضی، اعتصاب چند روزه توده ای در پاناما در نیمه اول ماه ژوئن، اعتصاب رانندگان لوکوموتیو و کارگران راه آهن در ۷ ژوئن و اعتصابات و تظاهرات معلمین و دانشجویان در ۱۵ ژوئن در آرژانتین و بالاخره مبارزات و قیام در شهرهای مختلف بولیوی که منجر به سرنگونی رئیس جمهور این کشور گردید، آخرین نمونه های این چالش های توده ای اند. ناتوانی نیروهای رفرمیست چپ گرا جهت پاسخ گویی به معضلات جامعه زمینه مساعدی را برای رشد و تحکیم احزاب کمونیست انقلابی در اکثر

در تمام این مدت همان سیاستی را اعمال نمود که لوزادا رئیس جمهور قبلی به پیش برده بود. شاید مدتی لازم بود که مردم بار دیگر تجربه نمایند که جابجائی مهره های بورژوازی جوابگوی خواسته های آنها جهت تغییرات اساسی در ساختار جامعه نبوده و عجیب نیست که جنبش عمومی مردم با همان خواسته های مبارزات قبلی مجدداً تمام بولیوی را فرا گرفته است. در کنار تظاهرات و اعتصابات گوناگون، این بار سنگر بندی های خیابانی نیز به چشم خورده و بسیاری از راه های اصلی کشور توسط مردم معترض مسدود گردیده اند. از این رو کارلوس مسا در ۷ ماه مارس استعفای خود را تسلیم پارلمان و سنا نمود. وی دلیل استعفا را چنین اعلام کرد که در بولیوی «خیابان حکومت می کند» و در این شرایط دولت او قادر به ادامه کار نیست. او حق داشت چرا که از اکتبر ۲۰۰۳ که او به حکومت رسید تا کنون ۸۲۰ تظاهرات و اعتصابات توده ای در بولیوی جریان داشته است. او اعلام کرد در صورتی به کار خود ادامه خواهد داد که: «تظاهرات و اعتصابات پایان یافته و شرایط قابل قبولی برای انحصارات بین المللی نفت و گاز تعیین شود تا بولیوی بتواند روابط خود را با جهان خارج ادامه دهد...».

نیروهای نظامی پالایشگاه های نفت و گاز را اشغال کردند. ولی مسا وحشت از این دارد که با توجه به جو انفجاری جامعه نیروهای انتظامی را به سراغ مردم بفرستد. او تجربه رئیس جمهور قبلی را دارد که علارغم ارسال نیروهای نظامی جهت سرکوب مردم، بالاخره مجبور به فرار به آمریکا گردید.

مردم بولیوی احساس می کنند که فریب خورده اند. چرا که مسا قول داده بود که سیاست فروش معادن بولیوی به انحصارات بین المللی را دنبال خواهد کرد. در حالی که انحصارات بین المللی سودهای میلیونی از معادن نفت و گاز بولیوی به جیب می زنند، نزدیک به نیمی از جمعیت بولیوی درآمدی کمتر از یک دلار در روز دارند. " جنبش پرای سوسیالیسم" که سخن گوی اصلی اش اوا مُرالز نماینده پارلمان بوده و یک جریان رفرمیستی چپ می باشد، با شعار ۵۰٪ از سود معادن باید به بولیوی تعلق داشته باشد، نفوذ زیادی در جنبش عمومی پیدا نموده است و این در حالی است که کارگران معادن و اهالی شهر آل آلتو در جریان

نظامی روحیه خود را کاملاً باخته بودند، مردم شروع به ایجاد کمیته های شهرها و محلات نمودند. در این میان نقش کارگران معادن که بسیار منظم، با انضباط و مسلح به دینامیت بوده و در رأس جنبش ملی مردم قرار گرفتند، بسیار چشم گیر بود. حزب کمونیست - مارکسیست - لنینیست بولیوی در اتحاد با سایر نیروهای رادیکال نقش برجسته ای در سازماندهی و سمت گیری این مبارزات را داشتند. با سقوط لوزادا، معاون وی کارلوس مسا به عنوان رئیس جمهور جدید منصوب گردید، وی بلافاصله برای آرام کردن مبارزات عمومی اعلام نمود که در ارتباط با گاز و نفت یک رفراندوم برگزار شده و نتیجه رفراندوم اجرا خواهد گردید. نیروهای شرکت کننده در جنبش عمومی هیچ یک وارد دولت جدید نگردیدند. آنان خواستار بودند که درخواست های جنبش عمومی مردم بلافاصله به اجرا گذاشته شوند از جمله این



که فرمان حکومتی ۲۴۸۰۶ اوت ۱۹۹۶ در مورد خصوصی سازی معادن نفت و گاز ملغا گردیده و عاملین تیراندازی به سمت مردم محاکمه گردند. آنها یک فرصت یک ماهه به دولت جدید دادند. درک این امر بسیار مهم است که جانشینی یک دولت بورژوازی با یک دولت بورژوازی دیگر، قادر به تغییرات بنیادی اجتماعی نخواهد شد. آن کارگر معدن بولیوی در مصاحبه با برنامه دوم تلویزیونی آلمان به درستی مطرح کرد که: « ما به مبارزه ادامه خواهیم داد. ما مجدداً به میدان آمده و برای سوسیالیسم مبارزه خواهیم کرد...».

بعد از سپری شدن یک سال و نیم از حکومت کارلوس مسا بار دیگر جنبش عمومی مردم در بولیوی این بار با کمیّت و کیفیتی فراتر از سال ۲۰۰۳ به میدان آمده است. حکومت مسا

رئیس جمهور " تبلور می یافت. در ۱۵ اکتبر نیروهای نظامی به صفوف کارگران معادن تیراندازی کرده و در شهر پاتا گامایا در ۸۰ کیلومتری پایتخت، دو کارگر معدن را کشته و بیش از ۷ نفر را زخمی نمودند. لوزادا در بیانیه ای که بلافاصله بعد از سرکوب کارگران انتشار یافت اعلام نمود که: « تظاهر کنندگان تروریست های آنارشویست مواد مخدر بوده و من به خاطر اهمیتی که برای دموکراسی قائلم، از مقام خود کناره گیری نخواهم نمود، چرا که کناره گیری من باعث به قدرت رسیدن این تروریست های آنارشویست شده و جامعه دچار هرج و مرج خواهد گردید». مردم نه تنها به بیانیه او اعتنائی نکردند، بلکه در روزهای ۱۶ و ۱۷ ماه اکتبر دست به یک اعتصاب عمومی در سرتاسر بولیوی زدند. تنها در شهر لاپاز بیش از ۲۵۰ هزار نفر و در شهر کوچا بامبا بیش از ۶۰ هزار نفر دست به تظاهرات زدند. همزمان بیش از هزار نفر از روشن فکران، هنرمندان، دانشجویان و زنان با شعار " ما خواهان برکناری رئیس جمهور هستیم" اعتصاب

غذا نمودند. در ۱۷ اکتبر احزاب پارلمانی NFR و MIR اعلام نمودند که از رئیس جمهور پشتیبانی نمی کنند. تنها نیروهای نظامی و پلیس به حمایت از وی برخاستند، ولی آنها نیز موفق به حفظ وی نشده و در نتیجه وی در آخر شب ۱۷ اکتبر با سه تن از وزیران خود از بولیوی خارج شده و به آمریکا فرار کرد. و بدین طریق یکی از جنایت کارترین رؤسای جمهور بولیوی در دو دهه اخیر سرنگون شد. این پیروزی برای مردم بولیوی متأسفانه تغییرات بنیادی به همراه نداشت. اساس مؤلفه های سلطه امپریالیسم آمریکا و انحصارات بین المللی همچنان برجای ماندند. ولی این پیروزی برای مردم بولیوی نشان از این امر بود که قادرند به مصاف با امپریالیست ها و ارتجاع داخلی بروند. شهردار شهر آل آلتو اعلام نمود: « این پیروزی یک سیلی محکم به گوش آمریکا بود که تا آخرین دقایق از قاتل مردم حمایت می کرد و در عین حال نشان از این داشت که مردم بولیوی بسیار قوی تر از ۹۰۰ مزدور آمریکائی که در سفارت آمریکا برای سرکوب آماده می شدند، می باشند.».

در حالی که ناشی از فرار لوزادا، نیروهای

پیروزباد مبارزات مردم آمریکای لاتین علیه نئولیبرالیسم!

آمریکای لاتین... بقیه از صفحه پنجم

های اصلی پایتخت را اشغال کرده بودند، مورد هجوم نیروهای نظامی و پلیس قرار گرفتند. کارگران معادن که با دینامیت سوار بر کامیون های مختلف خود را به پایتخت رسانده بودند، دینامیت ها را بین مردم پخش می کردند، آنان اعلام کردند ما خود را برای مقابله با تهاجم پلیس آماده می کنیم. در بسیاری از محلات پایتخت مردم مشغول سنگر بندی بودند. در این شرایط انقلابی است که دولت کارلوس مسا سقوط می کند. سقوط وی اولین گام پیروزی مردم بعد از بیش از یک هفته مبارزه سرتاسری و هم بسته بود. با اعلام برکنار شدن کارلوس اکنون نوبت پارلمان است که در مورد جانشین وی تصمیم بگیرد. آوا مورالز رهبر " جنبش برای سوسیالیسم" خواهان فراخواندن مجمع قانون اساسی و برگزاری انتخابات جدید گردید. نولی آیالا رهبر " فدراسیون زنان کشاورز" اعلام کرد: « ما دیگر نمی خواهیم قیافه این سیاست مداران را ببینیم، به این جهت است که مردم به حرکت درآمده اند. کوشش ما این است که خودمان مسائل را حل و فصل کنیم. آنان سال

های متمادی همه چیز را از دست ما خارج ساختند و اکنون در پی آنند که آخرین ثروت طبیعی این کشور را نیز بفرروشند. ما این



بزرگ است، پست ریاست جمهوری را عهده دار شود، ولی آن چه که روشن است این است که مردم اینها را نمی خواهند. من انتخاب چندانی



رفرمیست چپ بود که خواهان اختصاص ۵۰٪ از سود غارتگران بین المللی ذخائر بولیوی به مردم هستند. از ۳۱ ماه مه تظاهرات و اعتصابات

مبارزه را برای فرزندانمان و فرزندان آنان و تمام برادرانمان به پیش می بریم...». پارلمان بولیوی در جلسه شبانه خود در ۹ ژوئن بالاخره استعفای کارلوس مسا را پذیرفته و رئیس دادگاه عالی بولیوی ادواردو رودریگز را به عنوان رئیس جمهور جدید انتخاب نمود. با وجود این فرمانده نیروهای نظامی بولیوی اعلام کرد که چنان چه " نا آرامی ها" همچنان ادامه یابد، ارتش مجبور به مداخله خواهد شد.

در این میان آنچه که بیش از هر امری اهمیت دارد، برداشتن قدم هایی جهت به وجود آوردن ارگان های خلق در نقاط مختلف است. در روز ۸ ژوئن به دنبال لاپاز پایتخت بولیوی، در شهر آل آلتو نیز " مجمع عمومی خلق" توسط ۱۵۰ نفر از نمایندگان ۶۰ سازمان مختلف تأسیس یافت. در این مجمع علاوه بر نمایندگان کمیته های مختلف

کارلوس مسا از دست داده اند و دیگر بر این باور نیستند که او به قول هایش عمل خواهد کرد. این حکومت به طور روشنی خود را به مثابه طرفدار آمریکا به نمایش گذاشته است. چنانچه رئیس جمهور تا دو روز دیگر استعفا ندهد، تمام راه های عبور و مرور در تمام کشور مسدود خواهند شد. همه اقتدار و طبقات و سازمان ها خود را برای این امر آماده می کنند. مبارزه علیه زمین داران بزرگ و مبارزه ضد امپریالیستی در هیأت سلطه انحصارات بین المللی بر منابع بولیوی در هم آمیخته اند. حزب ما با تمام قوا از این مبارزه پشتیبانی کرده و خواهان برکنار شدن کارلوس مسا می باشد. ما هنوز نیروی کافی برای کسب قدرت سیاسی نداریم و لذا ضروری است که مبارزه کنونی را با تمام قوا پشتیبانی کرده و سمت و سوی انقلابی به آن بدهیم. نمایندگان زمین داران بزرگ و وابستگان به انحصارات بین المللی دیروز در مجلس حاضر نشدند. آنها امیدشان این است که در صورت سقوط دولت کارلوس مسا، رئیس سنا که خود یکی از زمین داران

بزرگ است، پست ریاست جمهوری را عهده دار شود، ولی آن چه که روشن است این است که مردم اینها را نمی خواهند. من انتخاب چندانی را برای احزاب بورژوازی نمی بینم، از این رو خطر کودتا جهت سرکوب جنبش مردم وجود دارد. در این شرایط حساس، هم بستگی بین المللی با مبارزات خلق بولیوی اهمیت ویژه ای دارد».

در روز ۷ ماه ژوئن ناشی از تظاهرات، اعتصابات و قیام مردم، که بیش از یک هفته به طول انجامید، کارلوس مسا مجبور به استعفا گردید. بیش از ۸۰ هزار نفر از تظاهر کنندگان مقر ریاست جمهوری را محاصره کرده و تمام راه های ورود به لاپاز پایتخت بولیوی را بسته بودند. دهقانان، بی کاران، کارگران معادن، دانشجویان و ... با شعار مرکزی دولتی شدن منابع نفت و گاز، باز پس گرفتن زمین های کشاورزی از مالکیت زمین داران بزرگ و کنار رفتن مسا، این جنبش عمومی را به پیش می بردند. در روز ۶ ژوئن در حالی که ده ها هزار نفر خیابان

اعتصاب عمومی خود اعلام کردند خواهان ملی کردن کلیه منابع نفت و گاز و آب در بولیوی هستند. علاوه بر این شعارهایی مبنی بر خلع ید کنسرن های بزرگ و لغو قراردادهای مربوط به مناطق آزاد تجاری به چشم می خورد. آن چه که بیش از هر چیزی شاخص است این که اتحادیه ها و سازمان های گوناگون در جهت ایجاد یک جبهه واحد برای به زیر کشیدن دولت کارلوس مسا حرکت می کنند. در این که کارلوس مسا می ماند و یا شخص دیگری جانشین وی می گردد، یک چیز روشن است و آن این که تا زمانی که سیاست استثماری نوین و سرکوب مردم در خدمت یک مشت انحصارات بین المللی ادامه دارد، بولیوی آرام نخواهد بود. در روزهای ۲۳ و ۲۵ ماه مه بیش از ده هزار نفر از کارگران معادن، کشاورزان، دانشجویان و سایر زحمت کشان با شعار " نه ۳۰٪، نه ۵۰٪، بلکه ملی کردن" در لاپاز پایتخت بولیوی به راه پیمائی پرداختند. این شعار مستقیماً بر علیه شعار نیروهای

رفرمیست چپ بود که خواهان اختصاص ۵۰٪ از سود غارتگران بین المللی ذخائر بولیوی به مردم هستند. از ۳۱ ماه مه تظاهرات و اعتصابات عمومی سرتاسر بولیوی را فراگرفت، تنها در پایتخت ۴۰ هزار نفر دست به راه پیمائی زدند. تمام راه های ورود به پایتخت توسط مردم مسدود گردیده اند. به جرأت می توان ادعا کرد که از اول ماه ژوئن یک شرایط انقلابی در بولیوی حاکم می شود. هیچ طبقه و قشری از مردم نیست که در خیابان حضور نداشته باشد.

حزب کمونیست - مارکسیست - لنینیست بولیوی PCML با تمام قوا در این مبارزه عمومی مردم شرکت نموده و کوشش می نماید از طریق جمع بندی تجارب مبارزات مردم، سطح این جنبش را ارتقاء داده و این مبارزه را با پیکار کارگران و خلق های ستم دیده در سرتاسر جهان پیوند دهد. لونیز سالازار رهبر حزب در یک مصاحبه تلفنی اعلام کرد: « شرایط بسیار حساسی در بولیوی حاکم است، مردم اعتماد خود را به

کارگران و زحمتکشان بلیوی، پوزه ی امپریالیستها را بخاک می مالند!

آمریکای لاتین... بقیه از صفحه ششم

اند.

انسان و رویزیونیسم... بقیه از صفحه اول

در جلسه پارلمان، رئیس جمهور جدید دولت خود را تحت نام "دولت وحدت ملی" معرفی نموده و اعلام کرد که انتخابات در ۵ ماه آینده برگزار خواهد شد. او در مورد ملی کردن صنایع نفت و گاز گفت که تصمیم گیری در این مورد به عهده نمایندگان منتخب پارلمان جدید خواهد بود. ولی ده ها هزار نفری که در این روز خیابان های اصلی لاپاز را به دعوت اتحادیه های گوناگون اشغال کرده بودند، همچنان برخواسته های خود مبنی بر ملی کردن صنایع نفت و گاز و انتخاب مجمع قانون گذاری پافشاری می کنند. او مورالز رهبر "جنبش برای سوسیالیسم" که به نظر می آید شانس زیادی برای این که در انتخابات آتی به عنوان رئیس جمهور انتخاب گردد، را دارد، سیاست سازش و ممانعت را در پیش گرفته است. کارلوس والنسیا یکی از رهبران جنبش در شهر آل آلتو اعلام نمود که: « او موالز به هیچ عنوان نمایندگی مردم شهر آل آلتو را ندارد». ویلما پلاتا رهبر فدراسیون معلمان لاپاز اعلام کرد: « نقطه برجسته در بسیج مردم در مبارزه جاری کنونی این بوده است که مردم به این آگاهی رسیده اند که تنها راه حل جهت نجات از فقر و گرسنگی برپایی انقلاب و ایجاد حکومت کارگران و دهقانان می باشد. من مطمئن هستم که نطفه نیروی انقلابی در جریان جنبش عمومی مردم در قالب مجامع عمومی خلق از عمق به سطح آمده و بدون شک در پروسه مبارزه آتی، مردم بیش از پیش به این امر گرایش خواهند یافت.»

به جرأت می توان ادعا کرد تا همین جا هم جنبش عمومی مردم در بولیوی قدم های بزرگی را به جلو برداشته است. سرنوشت آتی این جنبش و تأثیرات آن در سرتاسر آمریکای لاتین در گرو این امر است که آیا بخش رادیکال جنبش خلق در هیأت اتحادیه های گوناگون و حزب کمونیست - مارکسیست - لنینیست قادر می شوند در رأس جنبش قرار گرفته و انقلاب را سازمان دهند و یا این که برای دوره دیگری خط رفرمیستی چپ قالب خواهد شد.

انسان بد نیست ببینیم لنین چه می گوید: "دولت حاصل و مظهر آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است. دولت در آنجا، در آن موقع و به این دلیل که تضادهای طبقاتی به طور عینی نمی توانند آشتی پذیر باشند، پدید می آید، و بر عکس: وجود دولت ثابت می کند تضادهای طبقاتی آشتی ناپذیرند." (دولت و انقلاب)

لنین به روشنی می گوید: در جایی که دولت وجود دارد نمی توان از "انسان" و یا انسان بی طرف صحبت کرد. در این شرایط باید از انسان های طبقاتی که به طور آشتی ناپذیر در مقابل هم صف کشیده اند صحبت کرد. بورژوازی می خواهد پرولتاریا را از قدرت به زیر بکشد و پرولتاریا می خواهد با اعمال دیکتاتوری طبقه اش و در پروسه ای طولانی بورژوازی و خودش را از صحنه گیتی بزدايد و جامعه بدون طبقه را بنا نهد.

پرولتاریا تمام اختیارات بورژوازی را از او سلب می کند. و منصور حکمت می خواهد تمام اختیارات را هم سطح اختیارات پرولتاریا به او برگرداند. مخدوش کردن این مرز و گفتن "سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است" از هم اکنون تیره کردن و مخدوش نمودن آن دورنمایی است که پرولتاریا برایش می رزمند. این جاست که دم خروس بورژوازی از زیر عبای منصور حکمت بیرون می آید.

محللات، نمایندگانی از " اتحادیه سرتاسری کارگران معادن"، " سازمان کشاورزان و اهالی بومی"، " اتحادیه سرتاسری معلمان" و ... شرکت داشتند. " مجمع عمومی خلق" در آل آلتو وظیفه خود را فرا خواندن مجامع عمومی خلق در سرتاسر بولیوی و ایجاد هماهنگی و پیوند بین مجموعه مبارزات توده ای از طریق " سیستم نمایندگی" می داند. خایمه سولاری دبیر کل " مرکز کارگری بولیوی COB" اعلام نمود: « ما در حال سازمان دهی کمیسیون های مختلف جهت دفاع از خود می باشیم، تا بتوانیم در مقابل کودتای احتمالی مقاومت کنیم. اولین کمیته دفاع از خود وظیفه دارد مقدار معینی گاز به پالایشگاه های شهرهای SEN KHATA, EL ALTO, LA PAS جهت تأمین نیاز مردم برساند. این امر تحت کنترل و نظارت کارگران انجام شده و آنها مواظب خواهند بود که این مقدار گاز از طریق بازار سیاه به مناطق ثروتمند نشین انتقال پیدا نکند.



فیلیپ کویزپه رهبر " اتحادیه متحده

کارگران کشاورزی

و رهبر جنبش

بومیان " آی مارا" اعلام

کرد: « اکنون زمان آن فرا رسیده

است که اهالی بومی قدرت را در دست گرفته و مهاجمین، سرزمین ما را به ما پس بدهند...».

رئیس جمهور جدید پس از انتخاب شدن توسط پارلمان اعلام نمود که در شش ماه آینده انتخابات انجام خواهد شد. انتشار این خبر تأثیرات مشخصی در جنبش عمومی مردم داشته است. دوره ای از بحث و تبادل نظر و جمع بندی از تجربیات آغاز شده و در مناطقی از بولیوی سنگرهای خیابانی برچیده شده اند. در حالی که او مورالز رهبر جریان رفرمیستی چپ " جنبش برای سوسیالیسم" خواهان این است که به دولت جدید فرصت داده شود، بخش های بزرگی از " اتحادیه کارگران معادن" و " اتحادیه محللات" در آل آلتو و " فدراسیون کشاورزان" هم چنان بر خواست اصلی خود مبنی بر ملی کردن صنایع نفت و گاز پافشاری نموده و خواهان فراخواندن فوری " مجمع قانون گذاری" هستند. آنها برای ۱۶ ماه ژوئن روز اجلاس پارلمان، فراخوان تظاهرات عمومی را داده

۲۹ خرداد ۱۳۸۴ - ر. بهزادی

لنین و مائوتسه دون در جریان پیشرفت سوسیالیسم بارها خاطر نشان کرده اند که هنوز در جامعه سوسیالیستی مسئله حاکمیت کی بر کی حل نشده و مبارزه طبقاتی ادامه می یابد. به این جهت پرولتاریا در سوسیالیسم چاره ای ندارد جز این که روز افزون بورژوازی را چه از نظر اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و چه از نظر ایده تئولوژیک خلع سلاح کند و محیط را بر او تنگ نموده و اختیاراتش را سلب نماید.

در برنامه حزب کمونیست کارگری همانند برنامه اکثر قریب به اتفاق سازمان های کمونیستی از دیکتاتوری پرولتاریا هم صحبت شده است البته با یک فرق:

"انقلاب کارگری باید دولت بورژوایی را به زیر بکشد. مقاومت بورژوازی در برابر انقلاب و بویژه در مقابل اشتراکی شدن وسائل تولید، حتی پس از در هم شکسته شدن قدرت دولتی اش ادامه خواهد یافت. از اینرو تشکیل یک حکومت کارگری که این مقاومت را خنثی کند و فرمان انقلاب را به اجرا در بیاورد، امری حیاتی است. حکومت کارگری نیز، نظیر هر حکومت دیگر، حکومتی مافوق جامعه و طبقات نیست. حکومتی طبقاتی است. اما این حکومت، که به همین اعتبار در تئوری مارکسیسم دیکتاتوری پرولتاریا نامیده شده است، دولت اکثریت استثمار شده جامعه برای دیکته کردن حکم آزادی و برابری انسان ها به طبقات استثمارگر و فائق آمدن بر تلاش ها و توطئه های آنهاست." (برنامه حزب کمونیست کارگری - بخش انقلاب پرولتاری و حکومت کارگری)

تمام فرمول بندی فوق فرمول های مرسوم در جنبش کمونیستی کارگری است و چیز نوینی ندارد. بجز یک استثناء. آن چیز نوین عبارت است از آن جمله ای که ما زیرش را خط کشیده ایم.

دیکتاتوری پرولتاریا برای دیکته کردن حکم آزادی و برابری انسان ها به بورژوازی جهت پذیرش حقوق برابر با پرولتاریا نیست. اعمال فشار بر اوست. وسیله نابودی اوست. در جمله خط کشیده شده حتی حرفی از عناصر خلع سلاح شده بورژوازی در میان نیست بلکه از طبقات استثمارگر صحبت در میان است. یعنی حزب کمونیست کارگری اگر فردا قدرت را به دست گرفت با دولتش می خواهد به طبقه بورژوازی دیکته کند که تو هم حزب ات را تشکیل بده و شورای خودت را درست کن. تو با من حقوق مساوی داری.

این است محتوای رویزیونستی نظریات

حزب کمونیست کارگری در باره سوسیالیسم و ساختمان آن: فراهم نمودن شرایط برای صعود بورژوازی به قدرت بعد از سقوط اش از قدرت توسط پرولتاریا!.

کاپیان

۸۵مین سالگرد تاسیس حزب کمونیست ایران بقیه از صفحه اول

آنها در شرایط کنونی و برای پیش راندن جنبش کارگران و زحمتکشان در راستای کسب قدرت، اهمیت درجهی اولی دارد. به چند نمونه از این تجارب می پردازیم:

۱- حزب تنها در جریان شرکت در مبارزات روزمره کارگران و زحمتکشان و جنبشهای توده ای قادر به حفظ شادابی خود بوده و با آگاه، بسیج و متشکل ساختن و نهایتا رهبری

آنان در مبارزه ی قهرآمیز و مسلحانه قادر به براندازی سلطه ی حاکمان می باشد. ۲- تجربه حزب کمونیست نشان داد که در مقابل ضدانقلاب تا دندان مسلح و تامغز استخوان ارتجاعی و

سرکوبگر، انقلاب نیز باید مسلح شود؛ ۳- تشخیص تضادهای اساسی جامعه و پیدا کردن تضاد عمده از میان این تضادها در هر مقطع تاریخی جهت حل آن به صورت اولویت درجهی اول، شرط مهمی در پیش بردن درست مبارزات طبقاتی علیه استثمارگران و ستمگران حاکم می باشد. لذا مطالعه ی دائمی سیر تحول تضادهای اساسی جامعه و وظیفه ی اجتناب ناپذیر حزب کمونیست است.

۴- تضادهای موجود در سطح جامعه بین طبقات، انعکاس خود را در درون حزب و به صورت مبارزه ی بین دو خط مشی، بروز می دهد. پیش بردن اصولی این مبارزه به استحکام حزب منجر می شود. این مبارزه باید به شیوه ی پرولتاری " وحدت - انتقاد - وحدت " و در پیروی از مشی پرولتاریا در عرصه ی تشکیلات - مرکزیت دموکراتیک - پیش برده شود. در غیر این صورت مناسبات

غیر پرولتاری در حزب غالب شده و آن را به اضمحلال و انشعابات ناخواسته می کشاند که ما امروز در جنبش کمونیستی ایران به کرات شاهد آن هستیم؛

۵- حزب کمونیست ایران با وجود کلیه ی دستاوردهایش در عرصه ی رهبری مبارزات توده ای مسالمت آمیز و مسلحانه، سازماندهی کارگران و زحمتکشان و بردن اندیشه های کمونیسم علمی به درون آنها، قادر نشد انقلاب مسلحانه را با موفقیت پیش ببرد و با از دست دادن سلاح این عمده ی مبارزه، توسط ضدانقلاب مسلح - به رهبری رضاخان میرپنج و امپریالیسم انگلیس - در شهرها که پایگاه ضدانقلاب بود، توسط پلیس از هم پاشانده شد و بقایای کادرها و اعضای آن یا زندانی و نابود شدند و یا از صحنه ی مبارزه کنار رفتند.

مع الوصف حزب کمونیست ایران، در شرایطی که به قول تقی ارانی انسان باید با چراغ درسراسر ایران به جست و جوی یک باسواد و روشن فکر می پرداخت، ستاره ی درخشانی بود که توانست مبارزه ی کارگران و

دهقانان و روشن فکران

ایران را علیه

فئودالیسم، امپریالیسم

و سرمایه داری

بوروکراتیک -

کمپرادور هدایت کرده

و با افیون دین به

مبارزه برخیزد.

این تجارب گرانها پس

از از هم پاشیده شدن

حزب کمونیست، توسط

کمونیستهای ایران

درست به کار گرفته نشدند. اپورتونیسیم راست

و چپ، دکماتیسم و رویزیونیسیم، دنباله

روی و عدم تفکر مستقلانه و با مغز خود،

لاقیدی نسبت به تئوری ظفرنمون پرولتاریا

و دنباله روی از تئوریهای فراکسیونستی و

پلورالیستی که از زرادخانه ی بورژوازی و

خرده بورژوازی جهت تضعیف صف مستقل

و متحد پرولتاریا صادر شده اند، دست بالا را

در این جنبش داشته و پس از گذشت ۸۵

سال از تاریخ تاسیس اولین حزب کمونیست،

هنوز جنبش کمونیستی ایران در حد "جنبش

به خاطر جنبش" و فرقه گرایی در عرصه ی

تشکل یابی باقی مانده و ابتکار عمل را

در رهبری مبارزای استثمارشونده گان و

ستم دیده گان، به دست نیآورده است. به این

وضع باید نقطه ی پایانی گذاشت. و در برابر

اتمیزه کردن جنبش کارگری و کمونیستی

توسط دشمنان پرولتاریا، قاطعانه ایستاد.

پس از گذشت ۸۵ سال از تاریخ
تاسیس اولین حزب کمونیست، هنوز
جنبش کمونیستی ایران در حد "جنبش
به خاطر جنبش" و فرقه گرایی در
عرصه ی تشکل یابی باقی مانده و
ابتکار عمل را در رهبری مبارزای
استثمارشونده گان و ستم دیده گان،
به دست نیآورده است.

خواهد ساخت. اکنون دیگر باشکست رفسنجانی آخرین تیر خلاص نیز به شقیقه ی آنانی که در تصور حفظ نظام از طریق "استحاله" و "رفرم" بودند وارد آمد. این امر بدون شک کمک شایانی جهت شفافیت اوضاع بوده و تصادمات پشت صحنه را به جلو صحنه رانده و دور تازه ای از تصادمات و درگیری های موجود در

راس هرم قدرت را در پی خواهد داشت. از جانب دیگر رئیس جمهور شدن احمدی نژاد، باند نظامی - امنیتی که زیر چتر رهبر نظام که از "انتخابات" دوره گذشته مجلس با برنامه ای نقشه مند جهت خارج ساختن یک رقیب از دایره ی قدرت حرکت می کرد، ریاست قوه مجریه را نیز در دست خود قبضه نمود. این امر برخلاف تصور تحلیل گران کند ذهن رفرمیستها، استحاله چپان و مللین، همچون رعد و برق ناگهانی در آسمان صاف نبود، بلکه نتیجه ی تحولات

حرکت جامعه بود، تحولاتی که نشان می دهند که مبارزه طبقاتی در بطن جامعه و تصادمات طبقاتی در میان اقشار مختلف بورژوازی - از بزرگ تا کوچک - اوضاع و احوالی را به وجود می آورند که در نتیجه ی آن آدم جنایتکار و ناشناخته ای چون احمدی نژاد، قیافه ی قهرمان "مستضعفین" را به خود می گیرد که چیزی جز تکرار تراژدی تاریخی روی کار آمدن خمینی در شکل کمدی آن نمی باشد. این "قهرمان" که توسط "قهرمانان" اصلی و شناخته شده ی باند نظامی - امنیتی

که فاقد جذابیت لازم جهت سوار شدن بر موج مبارزه ی طبقاتی در بطن جامعه و تصادمات طبقاتی در بالا است، به جلوی صحنه رانده شده است.

شعارهای پوپولیستی احمدی نژاد در شرایطی که مبارزه ی طبقاتی در بطن جامعه و به ویژه مبارزه ی کارگران و زحمت کشان از عمق به سطح آمده و تا حد ایجاد تشکلهای مستقل کارگری و یا خواست قوی ایجاد این تشکلهای، برپائی اعتراضات و اعتصابات همه روزه، راه خود را به جلو می گشاید، می بایستی در خدمت خواباندن این موج و خارج کردن مجموعه ی نظام از تیر رس این مبارزه قرار گیرد. آن بخش از بورژوازی و خرده بورژوازی ایران که ناشی از سیاست نئولیبرالی رانت خواران کلان اقتصادی، در تطابق با برنامه های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، به ورطه ی نابودی کشانده می شوند نیز منافع خود را در شعارهای پوپولیستی احمدی نژاد می یابند.

انگلس حق داشت وقتی که در پیش گفتار

ی پرده ی دوم نمایش انتخابات شده است و این که ... دیگر اهمیت چندانی ندارد. آن چه که مهم است دریافت پیام نتیجه ی این نمایش است. این پیام قبل از هر امری این مضمون را بیان می دارد که دارندگان اصلی قدرت، با تدارکی همه جانبه و سازمان یافته، آخرین سنگر به ظاهر "انتخابی" در جلو صحنه را نیز اشغال کردند.

در فاصله ی دو پرده نمایش، باقی مانده ی اصلاح طلبان ورشکسته ی دولتی و رفرمیستهای خارج از حکومت، از سران نهضت آزادی و جریانات ملی - مذهبی تا نویسندگان و هنرمندانی از قماش دولت آبادی، سپانلو، کیارستمی و مخملباف، از آبرو باخته گانی همچون مسعود بهنود که هم به حزب رستاخیز رای داده و هم به همه ی "انتخابات" جمهوری اسلامی تا جامعه ی مدنی را تقویت کند، از ایدئولوگهای دوم خرداد همچون شمس الواعظین تا



"اندیشمندی" نظیر عزت فولادوند که به دنبال هایدگر روان است، تمام ته مانده های رمق خود را در ظرف رفسنجانی ریخته و پشت وی به خط شدند تا رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام را به رئیس جمهور خویش برگزینند که گویا سدی در مقابل "فاشیسمی" که در راه است، ایجاد کرده و در عین حال بارها و بارها نشان داده است که یکی از بهترین ها برای معامله با امپریالیستها و انحصارات بین المللی است - شخصی که خود یکی از مهره های اصلی تمام جنایتها و غارت گریهای نظام بوده و به قول خودش "هدفش" هدفش از شرکت در انتخابات تحقق حداکثری مشارکت مردم که از اهداف رهبر معظم انقلاب است و نیز بر بالا رفتن سطح آرای رئیس جمهور منتخب و انسجام ملی (بخوان غارت ملی) در شرایط دشوار کنونی" بوده که "هدف اول و دومش در انتخابات متحقق شده" و در مورد هدف سوم هم که اکنون دیگر برآورده نشده "شکایت خود را در دادگاه عدل الهی" مطرح

حوزه های رای گیری قهر کرده اند" بود. خبرنگار لوموند از این که "سایه تحریم بر انتخابات سنگینی می کند" گزارش می دهد. فرستاده تلویزیون سوئد در گزارش خود از تهران می گوید: "از چند حوزه دیدن کردم، خالی بودند". نیویورک تایمز در گزارش از انتخابات اعلام داشت: "نکته عجیب در انتخابات ایران زمانی بود که احمدی نژاد پیش از اعلام نتایج وزارت کشور، بیان نمود که در دور دوم انتخابات حضور می یابد!" وزارت کشور و شورای نگهبان در فاصله ۱۵ دقیقه سه رقم متفاوت از تعداد شرکت کنندگان اعلام داشتند. ۷،۱۵ میلیون نفر از سوی وزارت کشور، ۲۱ میلیون و سپس با چند دقیقه فاصله ۲۴ میلیون و ۵۸ هزار رای از جانب شورای نگهبان، چهره دیگر از نمایش را عرضه می دارد. علاوه بر آن روزنامه مهر به نقل از شورای نگهبان اعلام داشت که ۱۵/۴ در صد از شرکت کنندگان رای سفید داده اند. به زبان دیگر حتا بر مبنای آمار خود رژیم، نفرات اول و دوم با نزدیک به ۸٪ آرای واجدین حق رای به دور دوم برگزیده شده اند.

کروبی از مهره های سرشناس رژیم و نامزد مجمع روحانیون مبارز در مصاحبه با روزنامه الحیات می گوید: "در روز انتخابات از وزیر کشور خواستم که زمان انتخابات را تمدید نکند، زیرا هدف از این امر تمدید، در زمانی که مراکز رای گیری خالی است، تغییر آرا است". او در ادامه مصاحبه خود می گوید: "از میان ۷۰ میلیون ایرانی، دو میلیون هم نتیجه این واقعه را باور ندارند..."

پرده دوم این نمایش به فاصله یک هفته تنها با شرکت دو بازیگر، یعنی هاشمی رفسنجانی و احمدی نژاد اجراء شد. این که این بار آمار شرکت کنندگان در این نمایش افزونتر شده و یا کاهش یافته است، این که در برخی از حوزه های رای گیری طرف داران دویازی گر به جان هم افتادند، این که در بعضی از حوزه های رای گیری باند امنیتی - نظامی به طور آشکار در قالب گروههای "امداد" و "فرهنگی" در اتاقهای رای گیری حضور یافتند، این که مسئولان انتخاباتی وزارت کشور مورد ضرب و شتم طرف داران باند امنیتی - نظامی قرار گرفتند، این که روزنامه کیهان حتا قبل از اعلام نتایج انتخابات از سوی شورای نگهبان و وزارت کشور، نوشت که احمدی نژاد برنده

تصادمات.... بقیه از صفحه نهم

انقلاب بولیواری.... بقیه از صفحه آخر

نکرومه در غنا (۱۹۶۵) و سالواتور آئنده در شیلی (۱۹۷۳) درسهای بهجا و آینده سازی یاد گرفته است. او از این گذشته تاریخی پر از تلاطم و مبارزه ملل تحت ستم جهان یاد گرفته است که بدون ایجاد پایگاه وسیع توده ای (از قربانیان نظام جهانی سرمایه) از یک سو و ایجاد ستاد رهبری مجهزه سلاحهای مدرن و حمایت دولتها و خلقهای جهان از سوی دیگر، نمی تواند اهداف پر از رفاه، برابری طلبانه و دموکراتیک، "انقلاب بولیواری" را به سرانجام پیروزی در ونزوئلا برساند.

دانلد رامسفلد، وزیر دفاع آمریکا اخیراً گفت که او " حتی تصورش را هم نمی تواند بکند که دولت ونزوئلا که تعداد ارتشانش متجاوز از ۳۴۰۰۰ تن نیست با تعداد ۱۰۰۰۰۰ سلاح

تهاجمی چه کار می خواهد بکند." منظور رامسفلد این است که شاوز این تعداد سلاح را برای مسلح ساختن جنبشهای انقلابی در آمریکای لاتین خریده است. با در نظر گرفتن این امر که شاوز و دمکراسی نوپای ونزوئلا شب و روز از طرف سازندگان



آزاد سرمایه داری، رها سازند.

راجر پارادو- مار، معمار سیاست "تحدید" و محاصره ی ونزوئلا، یکی از نئوکانهای صاحب نظر در امور آمریکای لاتین و یکی از معاونین رامسفلد در وزارت دفاع آمریکا است. او در دهه ی ۱۹۸۰ با حمایت همه جانبه ی دولت ریگان، از طریق کمکهای نظامی به تروریست های کنترا در کشور نیکاراگوئه، دولت دموکراتیک و انقلابی ساندنیستها را در سال ۱۹۹۰ ساقط کرد. پارادو- مار طی یک مصاحبه با نشریه " فایننشال تایمز " (۱۳ مارس ۲۰۰۴) با دورویی اعلام کرد که شاوز " استراتژی تخریب" را برگزیده و جرمش همانا عمل کرد کامل یک عنصر "

نفوذی" است. او گفت که شاوز از قیام کنندگان در کلمبیا، بولیوی و پرو حمایت می کند. در آمریکا رسانه های گروهی که بر خلاف رسانهای اروپائی در بست در اختیار و یا تبتانی کامل با نئوکانهها و

کمپانیهای فراملی هستند، پیوسته کوشش می کنند که افکار عمومی را در جهان، به ویژه در آمریکا، علیه شاوز آماده سازند. آنها می گویند که شاوز علاوه بر "ماجرجوئی های نظامی" در آمریکا لاتین در صدد است که صدور نفت ونزوئلا را به آمریکا قطع کند و با کشورهای نفت خیز خاورمیانه جبهه ضد آمریکا را به وجود آورد.

نئوکانهها که در تدارک برای سرنگونی دولت شاوز پایان دادن به پروسه ی "انقلاب بولیواری" شب و روز کار می کنند، شاوز را محکوم به خرید ۱۰۰۰۰۰ عدد اسلحه ی کلاشینیکف از روسیه و هواپیماهای نظامی از برزیل می سازد. شاوز که دارای پیشینه ی کار طولانی در حیطه ی نظامی است، تاریخ گذشته مبارزاتی خلقهای جهان را چراغ راه آینده ی کشور ونزوئلا قرار داده و به حق و به طور مناسبی از سرنوشت دردناک و پر از تالم انسانهایی مثل مصدق در ایران (۱۹۵۳) (سرهنگ آربنزو در گواتمالا (۱۹۵۴)، پاتریسیالومومبا در کنگو (۱۹۶۱)، قوام

نوشته ی برجسته و بی نظیر مارکس "هیجده هم برومر لوئی بناپارت" می گوید: " همه ی نبردهای تاریخی اعم از این که در صحنه ی سیاسی، مذهبی، فلسفی و یا در هر حوزه ی ایدئولوژیکی دیگر رخ داده باشد، در واقع چیزی جز بیان کم و بیش روشن نبردهای طبقاتی نیستند. قانونی که به موجب آن هستی طبقات اجتماعی و در نتیجه برخورد آنها با یک دیگر، به نوبه ی خود وابسته به درجه ی توسعه ی وضع اقتصادی یعنی شیوه تولید و مبادله است که چگونگی این یکی، خود، به اولی، (یعنی شیوه تولید)، بستگی دارد."

این که جنبش کمونیستی و کارگری ایران در دوره ی تلاطمات آینده موفق به خارج ساختن تک تک سنگرها از دست رژیم جمهوری اسلامی، برپائی انقلاب و کسب قدرت سیاسی موفق خواهد گردید، بستگی کامل به درجه ی سازمان یافته گی، وحدت و مبارزه ی همگانی این جنبش، دارد. ما به سهم خود در این راه حرکت و کوشش خواهیم کرد.

بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می باشد.

www.ranjbaran.org

به سایت

حزب رنجبران ایران

خوش آمدید

پی‌نویس توضیحی

آمریکا در تجاوز به عراق بود - دولتهای پرتغال، ایرلند و لوکزامبورگ نیز تاکید کردند که همه‌پرسی در کشورهای متبوعشان صورت خواهد گرفت و بدین ترتیب دولت انگلستان تاحدی منفردگردید.

اما بدین ترتیب شکاف سیاسی آشکاری در میان دولتهای گردآمده در اتحادیه‌ی اروپا در رابطه با تاکید روی تحقق بدیل اروپائی و یا چرخش به‌سوی بازار آزاد آتلانتیستها (بدیل آمریکائی) به وجود آمد که در لفافه‌ی اختلاف بر سر سهمیه‌ی هر کشور و تقسیم بودجه‌ی اتحادیه‌ی اروپا بین فرانسه و انگلستان خود را بروز داد. ژاک شیراک رئیس‌جمهور فرانسه انگلیس را متهم کرد که باید از تخفیف ۳ میلیارد ثروئی سهمیه‌ی سالانه انگلستان، که مارگارت تاچر از سال ۱۹۸۴ در پرداخت سهمیه‌اش به بودجه‌ی اروپا گرفته بود، دست بردارد و "باید باقیه‌ی اروپا هم‌بسته‌گی نشان دهد" و انگلیسیها فرانسه را متهم کردند که بخش بزرگی از بودجه اروپا در بخش کشاورزی را می‌بلعد. دعوای سیاسی در مورد آینده‌ی اروپا، ظاهراً در حد سهم بردن از یک اروپا خود را نشان داد (در اجلاس سران اروپا در بروکسل در ۱۶ - ۱۷ ژوئن) و تونی بلر در این زمینه یک راند به شیراک باخت ضمن این‌که در به تعویق انداختن و مسکوت گذاشتن قانون اساسی اروپا بر رقبش چیره‌شد.

علی‌الاصول کسی که ریگی در کفش نباشد، با وحدت کشورها به‌شرطی که با دید تحقق دموکراسی، ترقی و سوسیالیسم مطرح شود، نمی‌تواند مخالف باشد. پس اگر مخالفتی با چنین وحدتی صورت می‌گیرد - چه در سطح حاکمین و چه در سطح مردم - باید به دنبال یافتن علل پایه‌ای آن بود.

اگر دوران حاکمیت فئودالیسم در اروپا را کنارگذاریم که در بیش از ۱۲۰۰ سال پیش، شارلمانی سرزمینهای وسیعی از چکسلواکی تا ایتالیا و بخشی از اسپانیا را در زیرامپراتوری خود گردآورده و بر این سرزمینها حکومت می‌کرد، در ۳۰۰ سال اخیر و پس از تشکیل ایالات متحده‌ی آمریکا به رهبری بورژوازی، به‌دنبال جنگها و ستیزهای ۱۵۰ ساله، نیرومند شدن آن در اواخر قرن نوزدهم و تبدیل آمریکا به یک قدرت قوی امپریالیستی که به قصد جهان‌گشائی وارد صحنه‌ی رقابت‌های بین‌المللی شده بود؛ این امر برای بورژوازی تکه‌پاره شده‌ی اروپا، که آن‌هم قصد رقابت در عرصه‌ی جهانی داشت، جذاب می‌نمود.

۱- روشن‌فکران و رهبران جنبش ضد گوبالیزاسیون و استقلال طلبانه، ونزوئلا را "انقلاب بولیواری" نامیده اند یعنی انقلاب به سبک و الگوی بولیوار. سیمون بولیوار یکی از قهرمانان شاخص و محبوب استقلال ونزوئلا از استعمارگران اسپانیایی بود. در جنبشهای استقلال طلبانه مردم ونزوئلا در ربع اول قرن نوزدهم، بولیوار نقش بزرگی در شکست امپراطوری اسپانیا در ونزوئلا و کشورهای هم‌جوار آن - کلمبیا، بولیوی، اکوادور و پرو، ایفا کرد. بولیوار معتقد بود که جنبشهای

استقلال خواهی علیه استعمار اسپانیا باید محدود به یک کشور نباشد و امپراطوری اسپانیا نه تنها از ونزوئلا، بلکه از کشورهای آمریکای لاتین نیز باید اخراج گردد. جنبش امروزی مردم ونزوئلا به اسم "انقلاب بولیواری" حکایت از این امر می‌کند که هوگو شاوز و یارانش مثل سیمون بولیوار و

یارانش در اوایل قرن نوزدهم، معتقدند که جنبش فعلی نیز نمی‌تواند بدون هم‌بسته‌گی با جنبشهای ملی کشورهای هم‌جوار ونزوئلا به پیروزی برسد. شایان توجه است که به‌طور سنتی، جنبشهای ملی و ضد امپریالیستی در آمریکای لاتین عموماً با اسم یکی از رهبران جنبشهای استقلال طلبانه قرن نوزدهم، معرفی و معروف می‌شوند. مثل جنبش ساندنیستاها در نیکاراگوه در دهه ۱۹۸۰، ملهم از اندیشه‌ها و مقام آگوستو ساندینو (در دهه‌های ۱۹۲۰-۱۹۳۰) و جنبش زاپاتیستها در مکزیک در دهه ۱۹۹۰ ملهم از مبارزات ماکسی میلیان زاپاتا (در دهه ۱۹۱۰) هستند.

ناظمی- ۲۸ خرداد ۱۳۸۴



بخش بزرگی از معضلات اجتماعی - ایجاد وسیع بازار اشتغال، گسترش سیاستهای رفاه بهداشتی و مسکن، مبارزه علیه بی‌سوادی و بسط برنامه‌های برابری طلبانه در شهرها و روستاها و تعدیل اختلافات طبقاتی و کاهش آهنگ فقر و..... عملاً ونزوئلا را به یک مدل و الگوی خوب و مناسب در آمریکای لاتین تبدیل ساخته است. این مدل تا اندازه‌ای زیادی به عنوان چالش بزرگی در مقابل مدل نئولیبرالیسم آمریکا، قد علم کرده و به احتیاجات و مطالبات اقتصادی کارگران و دیگر زحمت‌کشان که سالها تحت سیاستهای نئولیبرالیستی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و مورد یورش فقروبی‌خانمانی قرار گرفته بودند، جوابهای مثبت و قانع‌کننده داده است.

مضافاً، ونزوئلا در سه سال گذشته کوشش کرده که خود را از محور و مدار اقتصادی و نظامی آمریکا خلاص ساخته، از بلاهای فلاکت بار تک محصولی نجات داده و اقتصاد و کشور را چند محصولی سازد. در این راستا، ونزوئلا با عقد قرار دادهای متعددی با فرانسه، هندوستان، چین، برزیل و ... در زمینه‌های اقتصادی و انرژی، هیئت حاکمه‌ی آمریکا را که آمریکا لاتین را ملک طلق و "حیات خلوت" خود محسوب

می‌کند، به وحشت انداخته است. در ضمن دولت ونزوئلا در سالهای اخیر موفق گشته که از یک سو ائتلاف برزگی را با کشورهای لاتین به‌وجود آورد و از سوی دیگر به یک "اتحاد گلوبال" با کشورهای جهان سوم، به‌ویژه کشورهای عربی خاورمیانه، علیه حضور نظامی آمریکا دست بزند. جای تعجب نیست که اخیراً کاندولیسرا رایس وزیر امور خارجه آمریکا، از ونزوئلا به عنوان یک "نیروی منفی در منطقه‌ی آمریکا لاتین" اسم برده است و اوتوریش یکی از معاونین سابق وزارت امور خارجه آمریکا اعلام کرده که "اتصال کوبا- ونزوئلا" همان "محور شر: به‌سبک نیم‌کره غربی" است.

جنبشهای ضد جنگ، ضد گلوبالیزاسیون و دیگر اجزا "ابر قدرت افکار عمومی جهانی" باید خود را برای مبارزه علیه تجاوز آمریکا به ونزوئلا آماده سازد.

کدام اروپا... بقیه از صفحه ۱۱

هرچند که در اروپا به دلیل ناموزونی در رشد اقتصادی - سیاسی - فرهنگی و وجود کشورهای رقیب، صحبت از اتحاد کشورها و نه ایالات - آنطور که در آمریکا صورت گرفت - از ابتدا مطرح گردید. در قرن نوزدهم، ویکتور هوگو نویسنده نامدار فرانسه فراخوان پیریزی "ایالات متحدهی اروپا" را که تلویحا زیر هدایت فرانسه میبایستی شکل می گرفت، طرح نمود که پشتیبانی افراد سرشناس دیگری را نیز به دست آورد.

اما در کشورهای اروپائی، رشد ناموزون شدیدی حکمفرما بود: در شرق اروپا امپراتوری فئودال - بورژوازی روسیه قرار داشت که صادراتش به اروپای غربی و مرکزی ارتجاع و دیکتاتوری بود. در غرب اروپا نیز امپراتوری بورژوائی انگلیس قرار داشت که، به مثابه ابرقدرتی امپریالیستی

و صاحب مستعمرات وسیعی که در آنها "آفتاب هیچگاه غروب نمی کرد"، تلاش می کرد تا برتری خود را حفظ کند. هرچند که رشد سریع آمریکا، ژاپون و آلمان قدرت آن را به چالش طلبیده بودند. مع الوصف و سوسه ی ایجاد کشورهای متحدهی اروپا نه تنها برای حاکمین قاره ای اروپا و به ویژه تحت هدایت فرانسه و آلمان، بلکه برای محافل و احزاب سیاسی اروپا و به ویژه برخی از سوسیالیستها که مخالف جنگ و ستیز در اروپا بودند، از بین نرفت. لنین در بحبوحه ی جنگ جهانی اول، در برخورد به شعار "کشورهای متحدهی

اروپا" در ۲۳ اوت ۱۹۱۵ نوشت: " اگر این شعار در چهاردیوار سیاسی برآورده شود، آن گاه اعتراض به آن یعنی گفتن این که این شعار بر روی انقلاب سوسیالیستی پرده می افکند و یا موجب تضعیف آن می گردد و غیره، به هیچ وجه صحیح نخواهد بود. اصلاحات سیاسی که در جهت واقعا دموکراتیک به عمل می آید و به طریق اولی انقلابهای سیاسی، در هیچ مورد، هرگز و در هیچ شرایطی نمی تواند بر روی شعار انقلاب سوسیالیستی پرده افکند و یا موجب تضعیف آن گردد. برعکس این اصلاحات همیشه انقلاب سوسیالیستی را نزدیک می کند، بوسعیت تکیه گاه آن می افزاید. یعنی قشرهای جدیدی از خرده بورژوازی و توده های نیمه پرولتاریا را به مبارزه ی سوسیالیستی جلب می نماید...."

ولی اگر شعار جمهوریهای متحدهی اروپا، که با موضوع سرنگون نمودن سه رژیم از مرتجع ترین رژیمهای سلطنتی اروپا (منظور

روسیه، آلمان و اتریش است - ن.) و در راس آنها رژیم سلطنتی روسیه توأم گردیده است، به عنوان یک شعار سیاسی به کلی غیرقابل ایراد است. در عوض مسئله ی کاملا مهم دیگری باقی می ماند که مربوط است به مضمون و معنای اقتصادی این شعار. از نقطه نظر اقتصادی، امپریالیسم یعنی صدور سرمایه و تقسیم جهان از طرف دولت های "پیشرفته" و "متمدن" استعمارگر. تشکیل کشورهای متحدهی اروپا در شرایط سرمایه داری یا محال است و یا عملی است ارتجاعی" (آثار منتخب در یک جلد - ص ۳۸۴)

و یا " تشکیل کشورهای متحدهی اروپا در رژیم سرمایه داری مساویست با سازش درباره ی تقسیم مستعمرات. ولی در رژیم سرمایه داری جز زور نمی تواند اساس و اصل دیگری برای تقسیم وجود داشته باشد."



(همانجا)

و بالاخره " البته سازشهای موقت بین سرمایه داران و دولتها... شدنی است. اما درباره ی چه چیز؟ فقط درباره ی این که مشترکا سوسیالیسم را در اروپا سرکوب کنند و مشترکا در مقابل ژاپون و آمریکا از مستعمرات خود حراست نمایند." (همانجا - ص ۳۸۵)

این تحلیل طبقاتی صحت خود را کماکان حفظ کرده است. اما رشد سرمایه های مالی به سطح سرمایه های فراملی، روند و قطب بندیهای ناشی از رقابتهای فشرده تر انحصارات فراملی، ایجاد جمهوریهای متحدهی اروپا را حادثر از قبل در دستور کار دولتهای اروپائی قرار داده است.

درفاصله ی دوجنگ جهانی اول و دوم، بار دیگر از جانب سرمایه داران صنعتی، ادغام و هماهنگی صنایع فولاد و ذغال سنگ در اروپا پیش کشیده شد و آریستید بریان وزیر امور خارجه ی آن وقت فرانسه

در سخنرانی خود در جامعه ملل در ۵ سپتامبر ۱۹۲۹ پیش نهاد تشکیل اتحادیه ی اروپا را داد که در زمینه ی اقتصادی کارا باشد: از جمله حذف گمرکات و ایجاد روابط فدرالی در میان کشورهای اروپا. (ژرار بوسوسا "پایه گذاران اروپا" - ۲۰۰۴ - ص ۵۱، به نقل از لوموند دیپلوماتیک - مه ۲۰۰۵)

جنگ جهانی اول نه تنها مسئله ی تقسیم مناطق نفوذ و مستعمرات را به سود آلمان حل نکرد، بلکه باشکست آلمان و اجبار آن به پرداخت غرامت جنگی هنگفت به فاتحان، پس از جنگ و بروز بحران بزرگ اقتصادی سالهای ۱۹۲۹ - ۱۹۳۳، بار دیگر خواست دستیابی به مستعمرات انگلستان در آلمان قوت گرفت و منجر به جنگ جهانی دوم شد. اما هیتلر نیز مایل به وحدت اروپا زیر چتر آلمان بود.

پس از جنگ جهانی دوم شعار وحدت اروپا بار دیگر از سال ۱۹۴۵ پیش کشیده شد که نهایتا در سال ۱۹۵۷ به همکاری بین ۶ کشور (فرانسه، آلمان، ایتالیا، هلند، بلژیک و لوکزامبورگ) در مورد صنایع ذغال و فولاد، انجامید. این تلاشها طی نزدیک به ۵۰ سال اخیر منجر به عضویت ۲۵ کشور در این بازار مشترک شده است. برخی دیگر از کشورها نیز در انتظار ورود به این اتحادیه هستند. گرچه با ایجاد کمیسیون و پارلمان اروپائی، باز شدن مرزهای این کشورها به روی عبور و مرور انسانها و کالاهای کشورهای دیگر بدون محدودیتهای گمرکی، همکاریهای

اطلاعاتی، ایجاد ارز واحد نورو و برخی نرمهای واحد در سطح اروپا، تا حدودی اتحادیه ی اروپا انسجام یافته، مع الوصف بر عکس عدم حل نهائی مسئله ارز واحد، ارتش واحد و قانون اساسی واحد، این وحدت در سطح شکننده ای باقی مانده است.

تا آنجا که به دولتهای مدافع سرسخت اتحادیه ی اروپا مربوط می شود که نماینده ی سرمایه های بزرگ فراملی هستند و کشان کشان می خواهند کشورهای اروپائی را زیر حکم بی قید و شرط این سرمایه ها بکشاند، رای "نه" به قانون اساسی به معنای پایان گرفتن کار این اتحادیه نیست. با تضاد منافع و رقابتی که سرمایه های انحصاری بزرگ فراملی اروپا با مشابهشان در آمریکا دارند، لذا از این به بعد نماینده گان آنها در دولتهای اروپائی منتهای کوشش خود را به کار خواهند بست تا پروژه اتحادیه ی اروپا بهین بست کشانده نشود و مقاومت در مقابل حرکت های سکناریستی تونی بلر در خدمت

کدام اروپا... بقیه از دوازده

به هژمونی طلبی آمریکا شدیداً ادامه خواهد یافت.

اما نئولیبرالیسم اروپا در کسوت "اتحادیه‌ی اروپا" تنها با رقبای آمریکا، چین یا هندوستان و غیره در کشمکش نیست، بلکه مردم اروپا را نیز در برابر خود می‌بیند. دولت‌های اروپائی به‌خوبی می‌دانند که رساندن این "اتحادیه" تا به این مرحله، اساساً ناشی از استفاده از ترفندهای پارلمانتاریستی بوده و هروقت که پای رفراندوم پیش آمده، آنها شدیداً نگران شده‌اند. زیرا که مردم اروپا عمل‌کرد انحصارات فراملی را در ۳۰ سال اخیر دیده‌اند و بدتر شدن وضعیت رفاهی شان و نیز تشدید شکاف بین فقر و ثروت و بی‌کاری و عدم امنیت شغلی را با پوست و گوشت خود لمس کرده‌اند و رغبتی به ایجاد اروپای متحد تحت رهبری انحصارات فراملی، ندارند. در مقابل این خطر، دولت‌های اروپائی حاضر به دادن امتیاز به دولت‌های ناراضی در اروپا بوده هستند و تمام سعی خود را به‌کار می‌برند تا این اتحاد شکننده‌تر نشود. اما رای "نه" به اروپای میلیاردیها به معنای یکپارچه‌بودن مردم اروپا در برابر حاکمین فعلی نیست. سه نیروی رقیب برای تعیین سرنوشت اروپا باهم در جدال هستند: سرمایه‌های بزرگ انحصاری فراملی، سرمایه‌های متوسط و کوچک داخلی و بی سرمایه‌ها (کارگران و زحمت‌کشان).

استراتژی سرمایه‌های بزرگ را در بالا بررسی کردیم که ضمن این‌که از اتحاد اروپا دفاع می‌کنند، در این اتحادیه به دنبال منافع انحصاری خود هستند و این رقابت انحصارات فراملی را نباید با انگیزه "ملی" توضیح داد. زیرا آنها در جریان حرکت برای بلعیدن کل اروپا، کاملاً حاضرند که از منافع ملی‌شان صرف‌نظر کنند. اما سرمایه‌های متوسط و کوچک حاضر به انداختن طوق بندگی سرمایه‌های بزرگ بر گردن خودشان نیستند. این سرمایه‌ها با داشتن نفوذ قابل ملاحظه‌ای در میان مردم اروپا و با به‌کارگیری لطائف‌الحیلی نظیر: تکیه به ناسیونالیسم تا حد عظمت‌طلبانه و افراطی؛ فاشیسم و خارجی ستیزی (نمونه موضع حزب اولترا ناسیونالیستی ژان ماری لوپن در فرانسه و دیگر احزاب از این دست در کشورهای دیگر اروپا)، پیش کشیدن هویت مذهبی اروپائی (نظیر مخالفت در پارلمان اروپا با ورود ترکیه و آلبانی و... که مسلمان هستند به اتحادیه‌ی اروپا)، مطرح ساختن این‌که در صورت ادغام کشورها در اتحادیه فدرالی اروپا، امتیازات رفاهی، اقتصادی و سیاسی موجود در کشورهای خودی شان

از بین خواهد رفت (امری که روزبه‌روز از بین برده می‌شود و صرفاً مربوط به آینده نیست) و استفاده از این حربه‌ی آخری در جلب طبقات محروم اروپا به زیر پرچم خود در مخالفت با اروپای متحد و بالاخره تبلیغ بدتر شدن وضعیت طبقات محروم، در صورت باز شدن دروازه‌های اروپای غربی بر روی کارگران اروپای شرقی و دیگر کشورهای فقیر جهان و غیره از جمله حربه‌های تبلیغاتی اینان به شمار می‌رود. هدف این تبلیغات ایجاد زمینه برای افزایش نقش سرمایه‌های متوسط و کوچک در رهبری دولت‌های اروپائی می‌باشد.

فراموش نکنیم که در ۳۰ و اندی سال گذشته، با رشد سرمایه‌های بزرگ فراملی و قرار گرفتن آنها در راس جوامع اروپائی، سرمایه‌های متوسط و کوچک در ابعاد



گسترده‌ای رو به ورشکستگی گذاشته، امتیازات قبلی خود را از دست داده و تعداد اندکی نیز در باتلاق سرمایه‌های بزرگ (به‌ویژه در بورسها) تا خرخره فرو رفته‌اند و دست‌وپا می‌زنند. در نتیجه مقاومت‌شان در برابر پیروزی سرمایه‌های بزرگ فراملی روزبه‌روز شدت می‌یابد.

و اما مخالفت کارگران و زحمت‌کشان، در شرایط فقدان احزاب کمونیست رهبری کننده قوی و صاحب نفوذ در میان توده‌ها، اساساً متکی بر وخیم‌تر شدن وضعیت معیشتی و حقوق مدنی خودشان است: نظیر بی‌کاری روزافزون و مزمن، پائین آوردن و منجمد کردن مرزها تحت بهانه‌ی رکود اقتصادی، پای‌مال کردن دست آوردهای مبارزاتی آنان در عرصه‌های بیمه‌های اجتماعی و درمان، بهداشت و مسکن، آموزش و پرورش، مهدکودک و کودکان، دوره‌های تحصیلی و دیگر حقوق اجتماعی - سیاسی. کارگران و زحمت‌کشان به‌حق می‌بینند که در زیر پرچم سرمایه‌های بزرگ، آتی‌های خود و خانواده‌های‌شان نه تنها تامین

نیست بلکه شدیداً و باز هم بیشتر به‌خطر خواهد افتاد.

درست است که سرمایه‌های بزرگ فراملی برای سلطه‌یابی بر جهان و چاپیدن ثمره نیروی کار کارگران و ثروتهای طبیعی مردم جهان، باهم در رقابت هستند، اما رقیب خطرناک‌تر و بزرگ‌تر آنها، نیروی کار جهانی است که برای از بین بردن هرگونه سلطه‌ی سرمایه‌بر خود و بردیگر زحمت‌کشان، مبارزه کرده و جهانی آزاد و فارغ از سلطه و تبعیضات طبقاتی، جنسی، نژادی، ملی، مذهبی، فرهنگی را خواستار است.

بنابراین مسئله‌ی کارگران و زحمت‌کشان اروپا و در پیشاپیش آنها کمونیستها، ضمن مخالفت با اروپای میلیاردیها، برافراشتن پرچم اروپای متحد کارگران و زحمت‌کشان می‌باشد. "نه"ی آنها نه ملی‌گرایانه است و نه کوسموپولیتیک. پرچم آنها انترناسیونالیسم پرولتری است که نه تنها وحدت مردم اروپا، بلکه وحدت مردم جهان را براساس احترام متقابل به هم خواستار است، جهانی بدون مرز و تبعیضات و بدون استثمار و از هر نوع. این‌که در مبارزه با سرمایه‌های بزرگ، در شعارهای طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کشان موقتا تشابهاتی با شعارهای سرمایه‌های کوچک و متوسط، پیدا شده، به معنای دیدگاه واحد آنها روی اروپای کشورهای مستقل نیست، بلکه به معنای هم سوئی موقتی در مبارزه علیه سرمایه‌ی بزرگ است که دشمن عمده‌ی کارگران و زحمت‌کشان اروپا می‌باشد. در حالی‌که تضاد سرمایه‌های متوسط و کوچک با سرمایه‌های بزرگ حاکم در اروپا، نه بنیادی که سیاسی - اقتصادی است و گذرا. بنابراین طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کشان در مبارزه علیه سرمایه‌های بزرگ در اروپا باید اساساً روی اتحاد محکم و استوار خود در این مبارزه حساب باز کنند و در این راستا وحدت خطمشی سیاسی و وحدت تشکیلاتی نیروهای کمونیست به‌خاطر هدایت کارگران و زحمت‌کشان جهت براندازی سلطه‌ی سرمایه و ایجاد اروپای آزاد و سوسیالیست، اروپای بدون مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و توزیع و بدون مناسبات کارمزدی، از اهمیت زیادی برخوردار است.

نه به اروپای میلیاردیها! نه به ناسیونالیسم، شوپینیسم و فاشیسم! پیش به سوی اروپای آزاد و سوسیالیست! چنین است خواست اکثریت مردم اروپا که در زیر سلطه‌ی سرمایه‌های بزرگ بیش از پیش له می‌شوند.

۲۸ خرداد ۱۳۸۴ - ابراهیم

اجلاس وزیران... بقیه از صفحه آخر

پس از تخت کردن شهرها توسط بمباران، فرستاده شدند.

نابودی کامل فلوجه. این جنایت علیه بشریت به شهادت عکسهائی که توسط روزنامه نگار مستقل Dahr Jamail ارائه شدند، برملا شد.

اخیرا شهرهای دیگری مثل تل عفار، الکانیم، حدیده، وحشیانه مورد حمله قرار گرفتند و به دور از دوربینهای عکسبرداری، و هزاران کشته دادند.

"شمارش افراد" عبارت است از محاسبه‌ی موفقیت عملیات از طریق تعداد عراقی کشته شده. مثلا در اوایل ماه مه، رسانه‌های آمریکا اعلام کردند که در "عملیات گاوکشی" (Operation Matador) در شهر کوچک الکانیم ۱۰۰ شورش در حمله آمریکا به غرب عراق کشته شدند.

به‌طور خلاصه، ارتش آمریکا عادت دارد به شناسائی ماهی در دریا، جهت گرفتن آن توسط برخی از همسایه‌ها. امروز، آنها تلاش می‌کنند تا دریا را خشک کنند به‌قیمت کشتن تمامی ماهیها.

چنین سیاستی باعث گسترش پایه‌های مقاومت می‌شود. بیش از پیش خانواده‌ها به آمریکائیه‌ها حمله‌ور می‌شوند.

آیا واقعا مقاومت گسترش می‌یابد؟

محمد حسن: مرحله جدیدی در گسترش جنگ شروع شده‌است. این در عین حال نشانه ضعف ارتش اشغالگر و بی اعتباری حکومت دست نشانده آن می‌باشد.

۴ ماه بعد از انتخابات، دولت عراق و ارتش آمریکا کنترلی بر روی کشور ندارند. مقاومت واقعی، ضربات مهلکی بر نیروهای اشغالگر وارد می‌سازد.

آخرین واقعه نابودکردن رئیس ضدشورش عراق بود (Walae Rubaye). این نشان می‌دهد که آنها کنترلی روی عراق ندارند. او فرد شماره ۱ امنیت عراق بود که در ۲۳ مه ترور شد. فردی که بهترین محافظت از او صورت می‌گرفت. این امر توانائی مقاومت در نفوذ در بالاترین سطح قدرت را نشان می‌دهد.

پات لانگ، رئیس سابق جاسوسی پنتاگون در خاورمیانه می‌گوید: "شورش هر روز قویتر می‌شود. وقتی مقاومت عقب‌نشینی می‌کند این به معنای تجدید سازمان آن است. من هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای ندارم که ما بر مقاومت پیروز می‌شویم. رژیم صدام حسین این شورش را قبلا با افسران و افراد ارتش سابق عراق که در درون هر گروه مقاومت هستند، تدارک دیده‌بود. آنها خوب

کشته شده‌گان آمریکائی اغراق آمیز است، اما اطلاعاتی به دست می‌دهند:

www.uruknet.info و

www.albasrah.net.

باتوجه به اخبار نادرست رسانه‌ها، بعد از گذشت ۴ ماه از انتخابات، وضع کنونی را چگونه می‌بینید؟

محمدحسن: گزارش جدیدی از سازمان ملل متحد می‌گوید ۲۵٪ کودکان عراقی از تغذیه بد طولانی مدت رنج می‌برند. احتمال مرگ قبل از ۴۰ سال، ۳ برابر بیشتر از کشورهای مجاور عراق است. ۲۵٪ مردم دسترسی به برق ندارند. ۳۳٪ قادر به تهیه آب آشامیدنی نیستند.

همان‌طور که پیش‌بینی می‌کردیم، انتخابات وضعیت روزمزه عراقیها را تغییر نداده و برعکس بدتر کرده است. به‌نسبتی که عراق وارد فاز جدید جنگ علیه اشغال شده، افراد بیشتری از مردم نیز قربانی می‌شوند.

فاز جدید؟



محمدحسن: بله. بعد از جنگ فلوجه در نوامبر - دسامبر ۲۰۰۴، ارتش اشغالگر از استراتژی "پیداکن و نابودکن" به "شمارش افراد" گذر کرده‌است. تا این اواخر استراتژی پنتاگون تشخیص دادن شهرها و روستاهائی بود که بیشترین حمله در آنها صورت می‌گرفت. ارتش آمریکا می‌خواست آنها را محاصرمکرده، حملات را سازمان داده و دستگیریها شروع می‌شد، با دید پاشاندن مقاومت. این فاز "تحقیق و تخریب" بود، اما با جنگ محدود.

ارتش آمریکا می‌خواست بر بخشی از مردم پیروز شود، در مقاومت نفوذ کند و ارتش عراق را درست نماید.

این استراتژی با شکست مواجه شد. رامسفلد وزیر دفاع آمریکا شخصا دستور گزار به مرحله‌ی جدید را داد: تخریب شهرها و روستاهای مقاومت در ابعادی وسیع.

سپس هزاران نفر از تفنگداران دریائی

مرحله‌ی جدید جنگ علیه اشغالگران عراق، مطرح می‌گردند.

ماشینهای بمب‌گذاری شده، حمله‌های انتحاری: چنین است تصویری که توسط رسانه‌های عمومی عمده، در مورد جنگ عراق داده می‌شود. جنگی که توسط گروه تروریستی به رهبری الزرقاوی هدایت می‌شود. به‌این ترتیب مقاومت در برابر نیروهای اشغالگر به‌صورت نوعی تروریسم‌کور ظاهر می‌شود که عمدتا نیز متوجه عراقیهاست و نه نظامیان آمریکا...

یک مسئول مقاومت ملی عراق به‌یک ایستگاه تلویزیونی در اردن اعلام کرد که: " دو نوع مقاومت در عراق وجود دارد. یکی واقعی است با طرح ملی بیرون راندن اشغالگران و به ارتش آمریکا و متحدینش حمله می‌کند. دیگری قلابی است و درست شده برای بی اعتبارکردن مقاومت اصیل، که به مساجد و بازارها حمله می‌کند.

الزرقاوی چیزی نیست جز یک سلاح مایوس کننده توده‌ای در دست ارتش آمریکا که دیگر قادر نیست خود را از نظرها پنهان بدارد. او عملیات "تبلیغاتی

سیاهش" را به‌کار می‌گیرد تا مردم را علیه مقاومت بسیج کند. عراقیها اکثرا بر این عقیده‌اند. مثلا یک زن جوان بغدادی در ۱۸ مه چنین گفت: بمبها اسرارآمیزند.

برخی از آنها در وسط گاردملی و نزدیک به نیروهای آمریکائی و یا وسط

نیروهای پلیس عراقی منفجر می‌شوند و برخی دیگر در مساجد، کلیساها، دکانها و یا در وسط کوچه! چیزی که ما را متعجب می‌سازد گزارش خبری آنهاست که گویا بمبهای انتحاری هستند. واقعیت این است که بخشی از آنها بمبهای انتحاری نیستند.

ماشینهای حامل بمب که یا از دور منفجر می‌شوند و یا بمبهای ساعتی هستند. آنچه که ما می‌دانیم این است که تکنیک آنها متفاوت است. بعضی از آنها متعلق به نیروی مقاومت است. برخی نیروهای چلی را که در ارتباط با آمریکائیه‌ها هستند، مسئول این نوع عملیات ذکر می‌کنند. برخی ایران را مقصر می‌دانند و سپاه بدر را (شورای عالی انقلاب اسلامی، یکی از دو حزب شیعه در قدرت)

چگونه می‌توان اطلاعات معتبری در مورد مقاومت به‌دست آورد؟

محمدحسن: سائپتهائی هستند که نه تنها به عربی بلکه به انگلیسی و به‌طور مرتب بولتن عملیاتی مقاومت را منتشر می‌کنند. فاکتهای ارائه شده در آنها هرچند که بعضا در مورد

« خورشید شب »

شعر زیر برای ترانه لطفعلیان از اعضای
 «حزب رنجبران ایران»
 سروده شده که طی حمله ای به چاپ خانه
 مخفی حزب در بهمن ماه
 ۱۳۶۰ دستگیر و پس از تحمل شکنجه
 های فراوان ، به جوخه
 اعدام سپرده شد.

نام تو را به یاد ندارم
 اکنون که در خیال خویش
 بر نی نی دو چشم روشن تو خیره گشته‌ام
 با من بگو به چه نامی صدا کنم تو را
 درد آشنای من!
 اینک که می سرایمت
 با من بگو چهره صاف و نجیب تو
 با من بگو چگونه بود؟
 در لحظه ای که سینه‌ات ، رگبار سرب
 داغ را
 آماج‌گاه
 شد.

با من بگو
 وقتی که گیسوان نرم تو را پنجه باد
 سحرگهان
 آشفته کرده بود،
 در بیکران ذهن تو آن دم چه می گذشت ؟
 اندیشناک چه بودی، به من بگو
 وقتی که دست‌های نازک‌ات از پشت بسته
 بود؟
 می بینم‌ات
 در آن پگاه سرد
 با قامت ظریف، استاده‌ای و نگاهت بر
 آسمان
 در انتظار طلوع دوباره خورشید مانده
 است .
 می بینم‌ات
 چون بارهای بار
 تنها نشسته‌ای و با سرانگشتان خویش
 یک یک ، سرود خشم و غم آوای رنج خلق
 را
 در قالب بلور واژه‌ها
 بر صفحه صفحه‌ی شب‌نامه می زنی.
 آن گاه
 می بینم‌ات
 کز روشنای دو چشم زلال تو
 انبوه نیزه‌های نور
 سوی ظلم شب
 پرتاب می شوند .
 نام تو را به یاد ندارم
 اما بگذار من تو را ،
 « خورشید شب »
 صدا زم .

تقسیم شده‌است بین بورژوازی کرد، شیعه و
 سنی که در قدرت باهم سهیمند. تاملت زمانی
 آنها می‌توانند بر این اساس بخشی از مردم را
 به‌خود جلب کنند. مع‌الوصف تقسیم کامل به
 سه دولت به‌سود آمریکا برای کنترل کشور
 نیست و به عدم ثبات دائمی می‌انجامد.
 کوردسمن اضافه می‌کند که ارتش عراق
 در هر صورت باید ایجاد شود. زیرا این ارتش
 تنها تضمین کنترل آمریکا بر کشور است. او
 بر فوریت ایجاد آن تاکید می‌گذارد. افسران
 باتجربه و در سطح بالا باید استخدام شوند و
 سطح میلیشیا شیعه، کرد، چلبی و علاوی
 هم باید بالا برده شود. اینان عمدتاً از دهقانان
 بی‌سواد و عناصری از ارتش سابق عراق
 هستند. نقشه ب نیز در حال فروپاشی است.
 و نقشه ث ؟

محمدحسن : نقشه ث از نظر کوردسمن
 عبارتست از آماده‌شدن ارتش آمریکا برای
 ترک عراق. در چنین صورتی ارتش آمریکا
 به پایگاه‌هایش در عربستان سعودی و بقیه
 خلیج برده می‌شوند.
 باخطر جنگ داخلی ؟

محمدحسن : بله، جنگ داخلی کوتاه‌مدت.
 نه بین شیعه و سنی، یا بین عربها و کردها.
 بین میلیشیا مدافع آمریکا که بدون حمایت
 آمریکا و یا مداخله‌ی مقاومت از هم پاشیده
 می‌شود.....

در ۲۲ ژوئن کنفرانسی بین‌المللی از دولتها
 در بروکسل به‌منظور حمایت از حکومت
 عراق تشکیل می‌شود که به ابتکار اتحادیه‌ی
 اروپا ترتیب داده شده. عکس‌العمل شما
 چیست ؟

محمدحسن: سران، حمایت سیاسی خواهند کرد،
 بدون کوچکترین نتیجه‌ی عملی. این مثل
 یک جعبه خالی است که توسط حکومت‌های
 اروپائی به‌دولت عراق ارائه می‌شود.
 مثلاً توسط فرانسه و آلمان که تنها جنبه‌ی
 سمبولیک دارد و نه چیز دیگر... مع‌الوصف
 این حمایت به روشنی، حمایت از آمریکا هم
 هست و پذیرش نتیجه‌ی تهاجم غیرقانونی
 آن. و نگاه کنید چگونه می‌خواهند با این
 کار غول آمریکا را به مشکلات بیاندازند
 و پروژه مستقل در مورد عراق را ردکنند.
 امروز مقاومت عراق در دنیا تنها است.
 بدون حمایت از همسایه‌ها یا قدرتهای دیگر.
 و نگاه کنید چگونه مقاومت تلاش می‌کند تا
 غول آمریکا را به مشکلات بکشاند. بیش از
 هر موقع، ضروری است به‌آن کمک شود.
 مقاومت عراق مستحق حمایت سیاسی واقعی
 است از جانب جنبش ضدجنگ، از جانب
 جنبش‌های آزادی‌بخش و خلق‌های جهان سوم

سازماندهی شده‌اند که در تطابق با استراتژی
 شان می‌باشد.

به‌علاوه، ارتش جدید عراق هم متوجه
 نیست که با افزایش فشار بر ارتش آمریکا،
 سایر ارتش‌های ائتلافی و دهها هزار نفر
 از مزدوران داخلی در حال از هم پاشیدگی
 هستند. خود ارتش آمریکا بیش از پیش با
 سربازگیری جهت گسیل به عراق با مشکل
 رو به رو شده‌است.

مزدورانی از مناطق دیگر جهان استخدام
 می‌شوند. مثلاً ۱۰ هزار نفر اوگاندائی
 در ماه‌های آینده به مثابه نیروهای حفاظتی
 در جنگ عراق شرکت خواهند کرد.

امروز ارتش آمریکا در مناطق عراق به
 میلیشیا کرد و شیعه در قدرت وابسته‌است.
 وضعیت شدیداً خطرناک است. زیرا این
 میلیشیا به دلیل فقدان منافع اجتماعی و
 پروژه‌های ملی، خواست کمی دارد تا تمام
 کشور را کنترل کند، به گونه‌ای که پنتاگون
 می‌خواهد.

میلیشیا کرد طالبانی- رئیس جمهور- مرکب
 از چند هزار پیشمرگه فعال در کردستان
 عراق و به تعداد کمی در بقیه مناطق،
 می‌باشد. میلیشیا بدر هم شیعه‌های طرفدار
 ایران است. میلیشیا چلبی هم هست که
 مدتها مورد حمایت رامسفلد بود و او تلاش
 می‌کند تا بخش جنوبی عراق منفصل شده و
 کشور کوچکی را به‌وجود بیاورد. در منطقه
 بصره و به‌ویژه میدان‌های نفتی و بالاخره
 میلیشیا طرفدار آمریکای نخست وزیر
 سابق، ایاد علاوی.

آیا آمریکا، ناتوان از فتح عراق،
 مشغول پیاده کردن استراتژی تقسیم کشور به
 سه کشور: کردستان عراق در شمال و منطقه
 نفتی کرکوک، کشور کوچکی در اطراف
 بصره و بخش مرکزی منفرد شده در عراق
 نیست؟

محمد حسن: شاید من شما را به تعجب
 وادارم. اما من چنین فکر نمی‌کنم. نگاه
 کنید که آنتونی کوردسمن، یکی از مهمترین
 متخصصین نظامی آمریکا می‌گوید: ارتش
 آمریکا چند نقشه دارد. نقشه آ، عبارت بود
 از حفظ کل عراق به‌مثابه کشور طرفدار
 آمریکا. این نقشه با شکست مواجه شده.
 در صورت شکست این طرح، نقشه ب

، باهدف تقسیم مردم به حداکثر ممکن،
 جداساختن حداکثر مقاومت و درعین حال
 ساختن ارتش تمرکز یافته به مثابه تنها راه
 تضمین ثبات احتمالی.

اکنون چنین است. فدرالیسیون کشور
 تاحدی به‌اجرا درآمده، تضادهای مذهبی و
 قومی شدت یافته و یک اشغال عراق،

انقلاب بولیواری در ونزوئلا و هراس نئوکانها!

متوسل شده و اعلام کردند که چون ونزوئلا یک "خطر نظامی" در منطقه‌ی آمریکا لاتین است، پس باید مورد محاصره و "تحدید" قرار گیرد. البته منظور نئوکانها از "خطر نظامی" همانا گسترش اندیشه‌ی های برابری طلبی و مردم سالاری است که در سه سال گذشته (۲۰۰۲-۲۰۰۵) از کشور ونزوئلا به سوی کشورهای برزیل، بولیوی، اکوادور و روان گشته و به قربانیان تاریخی نظام جهانی سرمایه در کشورهای آمریکای لاتین فرصت داده است که خود را از یوغ فلاکت بار جهانی شدن سرمایه و نابرابریهای خانمان سوز بازار

نئوکانها را به وحشت انداخته است که مبادا آمریکای لاتین که در صد و پنجاه سال گذشته همیشه به عنوان "حیاط خلوت" آمریکا عمل کرده است، به یکباره تحت تأثیر اندیشه‌ی های رایج آزادی خواهی و استقلال طلبانه در ونزوئلا از مدار نظام جهانی و حوزه‌ی بازار "مقدس" نئولیبرالیسم، خود را رها سازد. وقتی که سیاست ایجاد "انقلاب رنگین"- مخملی، نارنجی و و سپس محمل کودتای نظامی در آوریل ۲۰۰۲ توسط رژیم بوش موفق نگشتند دولت دموکراتیک و ضد امپریالیست هوگو شاوز را در ونزوئلا سرنگون سازند، نئوکانها به حربه‌ی دیگری

هیئت حاکمه آمریکا که در حال حاضر اکثر گردانندگان اصلی آن را نئوکانها تشکیل میدهند، اخیراً برای ایجاد عدم ثبات در کشور ونزوئلا در جهت سرنگونی دولت دموکراتیک و مستقل هوگو شاوز به ترفند جدیدی تحت نام "استراتژی تحدید" توسل جسته است. هدف این استراتژی جلوگیری از گسترش آزادیهای دموکراتیک "انقلاب بولیواری" از ونزوئلا به کشورهای دیگر آمریکای لاتین است. قیامهای توده ای و ضد گلوبالیزاسیون در کشورهای مختلف در آمریکا جنوبی و استقرار دولتهای مستقل و مردمی به پیروی از مدل ونزوئلا، به شدت

کدام اروپای متحد؟

آمریکا مناسب سازند. حداقل در کوتاه مدت چنین نشد. زیرا بلافاصله پس از این رای‌های "نه"، ژاک شیراک رئیس جمهور فرانسه به دیدار صدراعظم آلمان گرهارد شرودر رفت و آنها متفقاً تأکید کردند که برای وحدت اروپا باید همچنان تلاش کنند. وزیر امور خارجه‌ی لهستان آدام روتفلد اظهار داشت که علیرغم وتوی فرانسه و هلند، همه‌پرسی در مورد قانون اساسی اتحادیه‌ی اروپا در لهستان در وقت موعود انجام خواهد گرفت - لهستانی که از متحدین

جک استراو وزیر امور خارجه‌ی انگلیس در پارلمان آن کشور اعلام کرد که دولت انگلستان همه‌پرسی قانون اساسی اتحادیه‌ی اروپا را، باتوجه به "نه" فرانسه و هلند، در وقت موعود غیر ضروری تشخیص می دهد و آن را به وقت مناسب نامعلوم دیگری حواله داد. پراگماتیستهای انگلیسی طرف دار آمریکا، بدین وسیله کوشیدند تا دیگر کشورها با تبعیت از آنها پای تصمیم‌گیری در باره‌ی قانون اساسی اتحادیه‌ی اروپا نرفته و از این طریق زمینه را برای حرکت به سوی آلترناتیو بازار نئولیبرالیستی بهربری

همه‌پرسی قانون اساسی "اتحادیه‌ی اروپا" در فرانسه و هلند (به ترتیب در ۲۹ مه و ۱ ژوئن ۲۰۰۵) و رای قاطع "نه" مردم این دو کشور که از بنیان‌گذاران این اتحادیه هستند (۵۵٪ و ۶۲٪) بار دیگر تشکیل کشورهای متحدی اروپا را به زیر علامت سوال برد. برخی این امر را شکست پروژه این اتحادیه ذکر کردند. کسانی دیگر گفتند که نورو- پول واحد اروپا- نمی‌تواند دوام بیاورد و باید به ارزهای ملی برگشت. برخی دیگر هم زمینه را برای رفتن زیر نئولیبرالیسم اتلاننتیکی به سرکردگی آمریکا، مناسب یافتند. در همین ارتباط،

اجلاس وزیران امور خارجه در بروکسل و اوضاع عراق!

بلژیکی را که در ژوئن ۲۰۰۵ در مورد مقاومت راستین و دروغین در عراق است، می‌آوریم (www.solidaire.org) : زرقاوی تروریست شماره ۱ عراق زخمی شده، تصویر صدام حسین با شورت و اخبار و تصاویری از این دست، موضوعات قلب ماهیت داده شده‌ای هستند که توسط رسانه‌های عمومی، جهت مخفی نگهداشتن

پیدا کردن مشروعیتی از نظر مردم عراق و خروج از وضعیت بحرانی‌ای که در آن گیر کرده است و به دست آوردن ابتکار عمل توسط اروپا در عراق. به این مناسبت و جهت اطلاع خوانندگان رنجبر، بخشهایی از مصاحبه‌ی محمدحسن، دیپلمات سابق اتیوپیایی و متخصص در امور خاورمیانه و داوید پستیو، روزنامه نگار

چهارشنبه ۲۲ ژوئن، کنفرانسی مرکب از حدود ۷۰ وزیر امور خارجه کشورها و تعدادی شخصیت‌های دیگر در بروکسل تشکیل می شود. این کنفرانس که در ظاهر به ابتکار دولت موقت عراق و در حقیقت توسط اتحادیه‌ی اروپا، باتوافق دولت آمریکا، سازمان یافته، هدف کمک رسانی سیاسی به دولت دست نشانده عراق را دارد، جهت

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرسهای پستی حزب :

آدرس پست الکترونیکی :

Ranjbar
Box 1047
162 12 Vällingby
SWEDEN

Ranjbar
P.O.Box 39269
Washington, D.C. 20016
U.S.A

Ranjbaran@hotmail.com

آدرس عرّفه حزب در اینترنت:
www.ranjbaran.org